۸۵۲
۱/۲

۱/۲۰۰۰

نکات تو در نوشتن اعجاز نماست

لفظ کند باز چه پیست

معنی کی حلقه بگوش

هر دایره که زد افلاک

هر مد که زد امد ایام بجاست

(۱۱)

۸۵۶
۱/۴

عدد

حبیب

این کتاب
از خط ملا [illegible]
مفسوم

ای از جدید [illegible]

[illegible] میباشد

این کتاب مال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اگر دعوا کند [illegible]
آن را باطل [illegible]
[illegible] فیض الله [illegible]
۱۱/۸/۱۴۰۱

۱۳۶۸

۲۹

۸۵۶
۱/۴

دفع سعال ودم کوته شده کوکنار پنج مثقال بنک
ادویه بادیان دو نیم مثقال بنک و دانه کوکنار دو نیم
مثقال بنک دریک کاسه آب جوشانیده به نیم
کاسه آید وصافی نموده وششی مثقال طلا
قند سفید ضم کرده یکبار جوشانند بعد از آن
در ظرفی گرفته هر پگاه دو قاشق
و هر بیگاه دو قاشق تناول
نماید و در سر بالدوا
سردی پرهیز کنند ۱۲

[illegible]

بزرگان گفته اند که ... کسی را دل ... کار
شود و ... گرد ... علم ... ل ... از
ذالک ... و ... ازعین ... صوفی ...

[illegible]

... لطایف ستّه صدر است
لطیفهٔ قلب بجانب چپ
دارد لطیفهٔ روح بطرف راست
تعلق دارد و اخفی در وسط
صدر است و سرّ ما بین
قلب و اخفی است و خفی
ما بین اخفی و روح
است و مناسبه در جمیع
اعضاء است ۱۲

[illegible]

قال النبی علیه السلام ... جبرئیل
الضیف اذا دخل ... اخرجه ...
دخل الف برکة والف رحمة ۱۲

[illegible]

وجهاد النفس اربعة من الاعداء فالدنيا
وهواء نفسك والشيطان وشيطان الانس
فاحذر فانه الله عليك من شيطان الجن

قال النبي عليه السلام من صلى العصر
ومكث الى غروب الشمس فكانما
اشترى ثمانية من ولاد اسماعيل
عليه السلام واعتقه صدقة

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى فوجدا عبداً من عبادنا آتيناه رحمةً من عندنا وعلمناه من لدنا علماً الآية
حق تعالى خضر علیه السلام را اثبات مقام شیخی و مرتبه مقتدایی عطا کرد که پنج مرتبه
است اول اختصاص عبدیت خاص حضرت که من عبادنا دویم استحقاق
قبول حقایق از اتیان حضرت بی واسطه که آتیناه رحمةً سیوم خصوصیت
یافت رحمت خاص از مقام عندیت که رحمةً من عندنا چهارم شرف تعلم
علوم از حضرت که وعلمناه پنجم دولت یافت علوم لدنی بی واسطه که
من لدنا علماً این پنج رکن است که بناء اهلیت شیخی و استعداد مقتدایی
بر آن است شیخ باید که بدین خاصیتها مخصوص کرد و مع ذلک در وی
بیست صفت کمال موجود باشد اگر یکصفت را نقصانی باشد بقدر آن
خلل بمرتبه شیخی باشد اول اعتقاد خوب است باید که باعتقاد اهل سنة
و جماعة آراسته باشد و بدعتی آلوده نباشد باید که اعتقاد مرید هم
چنین باشد دویم علم است باید که بقدر حاجة و ضرورة از علم شریعة
باخبر باشد بمسئله ضروری بکس محتاج نشود باید که مرید آنقدر علم حاصل
کند که از عهده فرایض بیرون آید و در طلب زیادتی نکوشد که از راه
باز ماند مگر وقتی که بکمال مقصود رسید سیوم عقل است باید که با عقل
دینی عقل معاش دنیاوی را بکمال دارد تا بشرایط شیوخیة قیام تواند
باید که مرید هم بتصرف عقل حرکات او مضبوط باشد تا حرکتی بر خلاف
رضاء شیخ نکند چهارم سخاوة است باید که سخی باشد تا بما یحتاج
مرید قیام نماید و مرید را از ماکول و ملبوس ضروری فارغ دارد
باید که مرید هم در تحت تصرفات او امر و نواهی شرع صابر باشد
و پیوسته بصبر کار نماید پنجم شجاعة است باید که با شجاع و دلیر و دلاور
باشد تا از ملامة خلق و فتنه ایشان نترسد و مرید را بقول هر کسی
رد نکند و بمخاصمه منکران روی از مریدان نگرداند باید که مرید هم با شجاع
و مردانه و دلیر باشد تا با نفس و شیطان مقاومة تواند در این راه
شیطان الجن والانس بسیار باشد ششم عفة است باید که عفیف

آداب ذکر گفتن چهار است اول
آنکه با وضوء اگر غسل کند اولی بود
دویم آنکه جامه پاک پوشد بر وجه
سنة سیوم آنکه در خانه خالی و
تاریک نشیند چهارم رو بقبله
نشیند مربع و مربع نشستن در
جمیع اوقات منهی است الا در
وقت ذکر گفتن مصالح العباد

قال جعفر الصادق اذا جلستم مع اهل الصدق
فاجلسوا بالصدق فان هولاء جواسیس
القلوب فینظرون الی همکم و نیاتکم نتاوی

عفیف النفس باشد بجد و هزل بزبان و شاهدان التفات نکند تا مرید در
تهمت و ریبة نیفتد باید که مرید صدوق بود بناء کار و معامله خویش را بر صدق
و اخلاص نهد و از کذب و خیانة دور باشد هفتم علو همة است باید که بدنیا
و باهل دنیا التفات نکند الا بقدر ضرورة و طمع از مال مرید بریده دارد
باید که مرید هم جوانمرد باشد حق هر کسی را در مقام خویش بقدر وسع میگزارد
از هیچکس طمع ندارد هشتم شفقة است باید که بر مرید مشفق باشد و او را
بتدریج بر کار حریص کند و بادی بر وی ننهد بیش از قوة و تحمل باید که مرید
مجرد باشد قطع جمله تعلقات بسببی و نسبی کند نهم حلم است باید که حلیم و بردبار
باشد بهر حرکة زود در خشم نشود و مرید را نرنجاند مگر بقدر ضرورة تادیب کند
باید که مرید هم توبه نصوح کند از جمله مخالفات شریعة دهم عفو است اگر از مرید
حرکة ناپسند شریعة بوجود آید عفو فرماید و بنصیحة معالجه کند باید که مرید زاهد
و ورزد از دنیا بکلی اعراض کند نه اندک گذارد نه بسیار خواه جاهی و خواه مالی
یازدهم خلق است باید که خوش خو باشد مرید از وی اخلاق خوب فرا گیرد باید که مرید
نفس را بلجام مجاهده ملجم دارد دوازدهم ایثار است باید که در وی ایثار باشد
تا مصالح مرید را بر مصالح خویش بترجیح نهد باید که مرید پرهیزکار و متقی کار
باشد در طعام و لباس احتیاط کند سیزدهم کرم است باید که در وی کرم و ولایت
باشد تا مرید را بخشش ولایت تواند کرد باید که مرید ملامة صفة و قلندر سیرت
باشد نه چنانکه بی شرعی کند چهاردهم توکل است باید که در وی توکل تام باشد
تا بسبب رزق مریدان متاسف نشود باید که مرید با نیاز شود نه بناز پانزدهم
تسلیم است تا هر که را حق تعالی خواهد درین کار آورد و نخواهد نا آورد باید که مرید
بظاهر و باطن تسلیم بتصرفات شیخ بود شانزدهم رضاء بقضا است باید که بقضاء
حق رضا دهد باید که در مرید بذل و ایثار باشد هفدهم وقار است باید که بوقار
و حرمة با مریدان زندگانی کند و مرید هم با ادب باشد هژدهم سکونة است
باید که در کارها تعجیل ننماید و مرید تفویض امور بر شیخ کند نوزدهم ثبات
است در کار ثابت قدم باشد بستم هیبة است باید که با هیبت باشد مصالح العباد

در پاکی جامه چهار شرط است
اول پاکی از نجاست دویم پاکی از حرمة
از مظلمه سیوم پاکی از رعونة چهارم پاکی
از رعونة یعنی ابریشم نباشد یعنی کوتاه قد بود
بر وجه سنة قوله تعالی وثیابک
فطهر ای فقصر مصالح العباد

در عشق ... سیر زیر ... باید که ... خوی ...

منافع الحکماء

حکما گفته اند فرزند از شش علة نمیشود اول رحم او را باد گرفته است در وقت جماع پرشش درد کند باید که زهرهٔ ماده گاو سیاه
و زهرهٔ مرغ سیاه و زهرهٔ مرغ آبی باهم آمیخته سه روز بر دارد
دویم رحم را زرداب گرفته است در وقت جماع پهلوی و پشت
او درد کند باید که هلیله و آمله و بلیله و صمغ عربی باهم آمیخته
سه روز بر دارد سیوم رحم را گوشت گرفته است در وقت
جماع میان او درد کند باید که زهرهٔ گرگ و زهرهٔ
زاغ سیاه و قرنفل جمع کرده سه روز بر دارد بار گیرد
چهارم سر رحم او بسته است شهوت را گرد اند باید که
زهرهٔ گنجشک و زهرهٔ زاغ سیاه و زهرهٔ روباه جمع
کرده سه روز بر دارد بعده جماع کند بار گیرد
پنجم از نا پاکی حیض شده است همیشه خون او جاری باشد
باید که پودینه و گوشت فراشترک و خون خرگوش بخورد
یا نافِ خرگوش را مع خصیهٔ او ترکیب داده بر دارد
ششم از مکر و جادو شده است مرد با او صحبت کند
سیر شود باید که خایهٔ روباه را بریان کرده و زنج
را با او ترکیب داده بر دارد بعده جماع کند تمت

و مقعد دعی الی الولیمة فوجد ثمه لعبا
او غناء لا یقدر علی منعه یخرج البتة
لئلا یقتدی الناس به و غیره ان قعد
و اکل جاز و لا یحضر ان علم حینه قبل و
قال ابو حنیفة ... ابتلیت بهذا مرة
فصبرت و ذا قبل ان یقتدی به شرح وقایه

هفتم رحم را خون گرفته است در وقت
جماع پیر زن درد کند باید که خلنجان و
زبان گاو و زهرهٔ گرگ و زهرهٔ زاغ
سیاه همه را آمیخته بر دارد بعده
جماع کند البته بار گیرد ۴۴

خلاصة الحکماء ترکیه

حکماء ایتیب ترود اگر جاذبه ضعیف بولسه علامتی اولدور
کیم کیشیه که میل طعام بولمغای اگر اشاسه هم کونکل اشاغا
آندین مرضلار پیدا بولغای باشی اغریغی و بادیم باشی اغریغی
و قولاق اغریغی و کوز اغریغی و باشدین ایاقغچه هر نه عضو ده
بر نقصان بولسه ظاهر بولور علاج اولدور کیم از راق عود
و مصطکی و پودینه الیب با نجیب کلنکبین ایله قوشوب اوچ
کون اشاسه جاذبه کوچلوک بولغای اگر ماسکه ضعیف بولسه
علامتی اولدور کیم طعامنی اوزی بیله اسیر یا المغای و پشور
مغای هاضمه غه بر کای علاج اولدور کیم بغراش مغای و
کون الیب طعام اشاسه ماسکه کوچلوک بولغای اگر هاضمه
ضعیف بولسه بو کراکده زحمت بولغای قولنج و یرقان و
ناصور و بواسیر و قورساق خسته لاری اندین بولغای
هر کیم نانخواه و رازیانه دین تینک الیب با نجیب کلنکبین
بیله معجون ایتیب ایکی درم دین اشاسه هاضمه کوچلوک بولغای
اگر دافعه ضعیف بولسه زیر ناف اغریغی یوز بیکا قان ظاهر بولغای
و طعام سیکمکای هر کیم فائیده و کندنا و کلنکبین بر سیر دین
باد چینی اوچ درم یا غ بیله اشاسه دافعه کوچلوک بولغای

جبرئیل علیه السلام ایدی یا رسول الله
هر کیم تیلاسه که حفظی زیاده بولغای اول
ایکی رکعة نماز اوقوغای هر رکعتده بر فاتحه
و قل هو الله احد بیش قاتکه اوقوغای بعده فاتحه
و قل هو الله احد و معوذتین و یس
الکتاب و قل هو الله و تبارک الذی و عشر ان ایله
و حشر و اذا وقعت و تبارک یغور سوی یا آریق
بر اریغ ... سوی اوچ مثقال سوت دارون مثقال
سوی بیله یوب اوچ مثقال سوت اش غای
عسل قوشوب نهار یده قرق کون اشغای
الله تعالی علم و حکمة دین کونکلیده بولاق جاری
قیلغای مجرب ترود خلاصة الحکماء ۱۲

اگر زهرهٔ خارپشت را در چشم کشد سفیدی
چشم را دفع کند و اگر خون کبوتر را خشک
کرده و میده کرده بچشم مالد غبار چشم را
دفع کند و اگر مغز سبز زاغ را خشک کرده
و میده کرده بچشم مالد تاریکی چشم را دفع کند ۱۲

الفهرست مجموع الاشیاء وهو لغة رومية
وزنه فعليل والفهرس لغة فاحش معرب
فهرست مجموع ابواب و فصول کتاب

فهرست قانونچه

کتاب قانونچه مشتملدر برده مقاله وبر فصولدر
مقاله اولی در بیان امور طبیعیه آن مشتملدر بر بش
فصلدر فصل اول در بیان ارکان امزجه فصل ثانی
در بیان اخلاط فصل ثالث در بیان اعضا فصل
رابع در بیان قوی فصل خامس در بیان بقیه امور
مقاله ثانیه در بیان تشریح آن مشتملدر بر یدی
فصلدر فصل اول در بیان عظام فصل ثانی
در بیان بقیه اعضاء فصل ثالث در بیان دماغ
و چشم و کوش فصل رابع در بیان ریه و قلب
فصل خامس در بیان حجاب صدر فصل سادس
در بیان جگر و طحال فصل سابع در بیان بقیه
اعضاء مرکبه مقاله ثالثه در بیان احوال بدن
انسان آن مشتملدر بر بش فصلدر فصل اول در
بیان صحت و مرض فصل ثانی در بیان اسباب
ضروره فصل ثالث در بیان اسباب ممرضه
فصل رابع در بیان علامات احوال بدن انسان
من جهة المزاج فصل خامس در بیان علامات

احوال

احوال بدن انسان من جهة الاخلاط مقاله رابعه
در بیان نبض آن مشتملدر بر آلتی فصلدر
فصل اول در بیان بسیط نبض فصل ثانی
در بیان حرکات نبض فصل ثالث در بیان رنگ
بول فصل رابع در بیان قوام بول فصل خامس
در بیان صفای بول فصل سادس در بیان
رسوب بکل جوهر مقاله خامسه در بیان اصحاء
و مرضی آن مشتملدر بر ده فصلدر فصل اول
در بیان تدبیر مأکول و مشروب فصل ثانی در بیان
ریاضت و دلک فصل ثالث در بیان حمام فصل
رابع در بیان تدبیر خواب و بیداری فصل خامس
در بیان تدبیر بحسب الفصول فصل سادس در
بیان تدبیر حبلی و مرضعه فصل سابع در بیان
تدبیر صبیان و شباب و شیخ فصل ثامن در بیان
علاج مرض فصل تاسع در بیان فصد و حجامت
فصل عاشر در بیان قی و اسهال و حقنه
مقاله سادسه در بیان امراض دیسی انسان

الى مشتمل بر سیزده فصل در فصل اول در بیان
صداع و شقیقه فصل ثانی در بیان سرسام فصل
ثالث در بیان مالیخولیا فصل رابع در بیان صرع
فصل خامس در بیان سکته فصل سادس در بیان
فالج فصل سابع در بیان زکام فصل ثامن در بیان
رمد فصل تاسع در بیان ضعف بصر و سیلان دموع
فصل عاشر در بیان اوجاع اذن فصل حادی عشر
در بیان امراض انف فصل ثانی عشر در بیان وجع
سنان فصل ثالث عشر در بیان خوانیق و جواپی
مقاله سابعه در بیان امراض بواطن اعضاء از
صدر تا ناف الى مشتمل بر هژده فصل در فصل اول
در بیان سعال فصل ثانی در بیان ذات الریه
فصل ثالث در بیان ذات الجنب فصل رابع در
بیان ربو و ضیق نفس فصل خامس در بیان خفقان
فصل سادس در بیان نفث دم فصل سابع در
بیان ضعف معده فصل ثامن در بیان غثیان
فصل تاسع در بیان مغص یعنی اشکم پیچان

فصل عاشر

وبتوه قانتی اوج کون تانک وقیتدی
قولتوقنغه سوت با قولنکپا کوناکای
اکر ایاقدین یان ایس کیلپ اوج کون
تانکده بیتوه قایتغه سوقپ بخشی بولغای ١٢

اکر اغیزدین یان ایس کیلپ
سعد هندی نی توز بیله ایلاب
پیادیق پوبیله آنی پیان
ایسینی کوتارکای ٢١٢

فصل عاشر در بیان فواق یعنی هکک فصل حادی عشر
در بیان هیضه و اسهال فصل ثانی عشر در بیان
زحیر فصل ثالث عشر در بیان قولنج فصل رابع عشر
در بیان کرم معده فصل خامس عشر در بیان
وجع کبد فصل سادس عشر در بیان استسقاء
فصل سابع عشر در بیان وجع طحال فصل ثامن عشر
در بیان یرقان مقاله ثامنه در بیان امراض
بقیه اعضاء الى مشتمل بر نه فصل در فصل اول
در بیان وجع گرده فصل ثانی در بیان امراض
مثانه فصل ثالث در بیان امراض مقعد
فصل رابع در بیان خروج اب از قضیب فصل
خامس در بیان امراض انثیین فصل سادس
در بیان فتیق فصل سابع در بیان افراط
طمث و ضعف باه فصل ثامن در بیان نقرس
و عرق النساء فصل تاسع در بیان دوالی
وداء الفیل مقاله تاسعه در بیان علل ظاهر
جلد و حمیات الى مشتمل بر هشت فصل در

حکماء اتیب دورلار عقل میته ده ایرور
وطعم معده ده وکوبج قولده وخشم اوتده
وتلبیلیک بارشده وقوغی تفین اورماق
اوپکه ده وکام اورماق بوکراکده خلاصة الحکما

حکماء اتیب دورلار باغرتان الوی ایرور
داوت صفراء الوی و بوکراک شهوة الوی
وتلاق بلغم الوی وکونکل باورو قلوق الوی
قوتاوق سیا و قلوق الوی ایرور خلاصة الحکما
تا سودا الوی و اوپکه بلغم الوی ٤٤

حکماء اتیب دورلار قولاق اوتدین
دارقه بغردین وکوز معده دین و
یتقال قوتاقدین بوا ایکیکای ١٣

فصل اول در بیان سعف فصل ثانی در بیان
بلق و جزام فصل ثالث در بیان حکه و جرب
فصل رابع در بیان بجمه فصل خامس در بیان
حصبه و جدری فصل سادس در بیان ورم فصل
سابع در بیان سرطان و خنازیر فصل ثامن در
بیان حمیات مقاله عاشره در بیان قوای اطعمه
و اشربه ان مشتمل بر سیزده فصل است فصل اول
در بیان حبوب فصل ثانی در بیان گوشت و تخم
فصل ثالث در بیان شیره فصل رابع در بیان
بقول فصل خامس در بیان فواکه فصل سادس
در بیان ریاحین فصل سابع در بیان ادهان
فصل ثامن در بیان طیب و مشک فصل تاسع
در بیان توابل فصل عاشر در بیان طعام
فصل حادی عشر در بیان انبذه و اشربه
فصل ثانی عشر در بیان انتجاب فصل
ثالث عشر در بیان احوال طبخ تمت

اگر کسی خون قی کند باید که صمغ عربی
و کوکنار و زیتون دو مثقال اگر گرفته
نق داده بکوبد و بیزد سپس یکباره بناهار
بخورد به شود اگر هنوز هم غالب را
با روغن زرد بخورد به شود ۱۲

زیتون حب او
زیت روغن او

این ابیات در بیان علاج جمیع بیماریها و علتها ست

هر آنکس بامداد از خواب برخیزد | بود طعم دهانش نیک پیدا
اگر شیرین بود طعم دهانش | پس از شیرینی باشد گرانی است اعضا
علاجش نیست جز خون برگرفتن | بگویم با تو یک یک آشکارا
اگر طعم دهانش تلخ باشد | توان تلخی بر آن جز عین صفرا
همه ترشی سپردن بایدش خورد | همان است ای اخی با او مداوا
اگر باشد ترشی طعم دهانش | دلیل است اینکه او باشد ز سودا
همه شیرینی چرب بایدش خورد | اگر خواهد خلاص از شور و غوغا
اگر باشد دهانش چون نمک شور | ز بلغم دان اگر هستی تو دانا
ز گرمی و ز خشکی کن غذا را | اگر تدبیر آن خواهی تو از ما
اگر ناخوش بود طعم دهانش | در آن اخلاط ها گشته است پیدا
باول قی کن آنگاه مسهل | کنند دفعش بتدریج مداوا
دوای جمله بیماری همین است | توان بر اباد کبیر از گفته ما

دو و نیم مثقال بلیله مکی را با یک درم عسل بخورد قوة باه حاصل شود اگر با نبات قند خورد سپرز بدنرا دور کند اگر با شکر خورد صفرا را دور کند اگر با نبات خورد اعضا را قوة دهد اگر با فلفل خورد معده را صافی کند اگر با شیر گوسفند خورد قوة باه بسیار شود ۱۲

بلیله مکی دو نوع است حجازی
و کرمانی بهتر آن حجازی بود و رنگ
آن بسیاهی زند طبیعت آن گرم
خشک بود بلغم از جرب و صفرا و سودا
و فضول بارده را باسهال دفع
کند و تب لرزه و جرب و حکه و عرق
النسا و نقرس و صداع و درد
مفاصل را سود دارد

از برای سرفه و ورم گلو تخم کوکنار
و بادیان و دانه کوکنار پنج مثقال
...

[redacted]

1

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على نبيه محمد وآله اجمعين
وبعد فهذا المختصر مشتمل على ما زبدة ما يجب استحفاظه
من صناعة الطب انتخبته من كتب المتقدمين ورتبته
على عشرة مقالات المقالة الاولى في الامور
الطبيعية وهي تشتمل على خمسة فصول الفصل
الاول في الاركان والامزجة اما الاركان فهي
اجسام بسيطة هي اجزاء اولية لبدن الانسان
وغيره التي لا يمكن ان تنقسم الى اجسام مختلفة
الصور وهي اربعة النار وهي حارة يابسة
والهواء وهو حار رطب والماء وهو بارد رطب
والارض وهي باردة يابسة واما الامزجة فنقول
الاركان اذا تصغرت اجزاؤها وتماسّت فعل
بعضها في بعض منها بقواها المتضادة وكسر
كل واحد منها صورة كيفية الآخر فاذا انتهى
الفعل والانفعال بينهما الى حد ما حدث لذلك
المركب كيفية متشابهة في جميع اجزائه وهي
المزاج وينقسم بحسب القسمة العقلية الى

ما يكون

عاقر قرحا بيخ طرخون رومي است
كويند بيخ طرخون جبلي است
بهتر آن تيز طعم بود ١٢

2

ما يكون معتدلاً بالحقيقة وهو ان يكون المقادير
من الكيفيات المتضادة في المزج متساوية و
يسمى معتدلاً بالحقيقة والى ما يكون خارجاً
عن الاعتدال الحقيقي لكن قسم الاول مما
لا يمكن ان يوجد اصلاً بل الذي يوجد من
الامزجة انما هو خارج عن الاعتدال الحقيقي
وينقسم الى ما يسميه الاطباء معتدلاً بالفرض
وهو ان يكون لموضوع ما لنوع مزاج هو
اصلح الامزجة والى ما يكون خارجاً عن هذا
الاعتدال والمعتدل بهذا المعنى يعرض له
ثمانية اوجه من الاعتبارات العقلية احدها
المعتدل النوعي بالقياس الى ما هو خارج عنه
وهو المزاج الذي يحصل للانسان بالقياس
الى سائر الكائنات والثاني المعتدل النوعي
بالقياس الى ما هو داخل في نوعه وهو المزاج
الذي يحصل لاعدل شخص من اشخاص نوع
الانسان والثالث المعتدل الصنفي بالقياس

عفص مازو ١٢

اي ينقسم المزاج ثانياً ١٢

هر كه اين دعا را هفت بامداد بر هفت
مويز بدمد بخورد حفظ او زياده شود
١٧٨٧ اللهم ارزقنا فهم النبيين
وحفظ المرسلين والهام الملائكة
المقربين برحمتك يا ارحم الراحمين

الى ما هو خارج عن صنفه وهو المزاج الذي يحصل
لسكان اقليم من الاقاليم بالقياس الى ساير
الاقاليم والرابع المعتدل الصنفي بالقياس
الى ما هو داخل في صنفه وهو المزاج الذي
يحصل لاعدل شخص من اشخاص صنف معين
والخامس المعتدل الشخصي بالقياس الى ما
هو خارج عنه وهو المزاج الذي يحصل لشخص
معين حتى يكون موجودا صحيحا والسادس
المعتدل الشخصي في نفسه وهو المزاج الذي
اذا حصل للشخص كان على افضل ما ينبغي ان
يكون عليه والسابع المعتدل العضوي بالقياس
الى غيره وهو المزاج الذي يجب ان يكون
لنوع كل عضو من الاعضاء ما يخالف به غيره
والثامن المعتدل العضوي بالقياس الى
احواله في نفسه وهو المزاج الذي اذا حصل
للعضو كان على افضل ما ينبغي ان يكون عليه
والخارج عن الاعتدال بحسب اصطلاح

الاطباء

٣

الاطباء ينقسم الى ثمانية اقسام لانه اما ان يكون
احر مما ينبغي او ابرد منه او ارطب منه او
ايبس منه او احر وارطب منه او احر وايبس
منه او ابرد وارطب منه او ابرد وايبس منه
الفصل الثاني في الاخلاط الخلط جسم رطب
سيال يستحيل اليه الغذاء اولا والانواع اربعة
الدم وهو حار رطب والصفراء وهي حارة
يابسة والبلغم وهو بارد رطب والسوداء
وهي باردة يابسة وكل واحد منها ينقسم الى
طبيعي وغير طبيعي اما الدم الطبيعي فهو احمر
اللون لا نتن له حلو جدا واما غير الطبيعي فهو
الذي يخالفه واما الصفراء الطبيعية فهي
رغوة الدم الطبيعي وهو احمر ناصع خفيف
حار يتولد في الكبد واما غير الطبيعي فاقسامه
اربعة الاول المرة الصفراء وهي التي يخالطها
رطوبة رقيقة والثاني المرة المحية وهي التي
يخالطها رطوبة غليظة والثالث الصفراء

الكراثية وهي التي تكون مركبة من الصفراء المحترقة
ومن المرة الصفراء وتولدها انما يكون في قعر
المعدة والرابع الصفراء الزنجارية وهي
اسخن انواع الصفراء وطبعها قريب من السموم
وتولدها انما يكون في الكبد اما البلغم الطبيعي
فهو الذي يصلح لان يصير دما في وقت ما وكانه دم
قاصر عن تمام النضج واما غير الطبيعي فاقسامه خمسة
الاول الحلو وهو الذي يخالطه قدر من الخلط
الحار والثاني المالح وهو الذي يخالطه مرة محترقة
وهو اسخن الاصناف والثالث الحامض وهو
الذي قد غلبت فيه حرارة ضعيفة والرابع العفص
وهو الذي يغلب عليه الجوهر الارضي وهو اكثف
الاصناف والخامس التفه وهو الذي لا طعم له
ويغلب عليه الجوهر المائي واما السوداء الطبيعية
فهي عكر الدم الطبيعي واما غير الطبيعية فهي
الخلط المحترق من اي خلط كان واما كيفية
تولد الاخلاط فاعلم ان الغذاء هو الجسم

الذي

الذي من شأنه ان يصير جزءا من بدن الانسان
اذا ورد على المعدة استحال فيها الى جوهر شبيه
بماء الكشك الثخين الذي يسمى كيلوسا وينجذب
الصافي منه الى الكبد فيندفع الى طرف العروق
المسماة بماساريقا وينطبخ في الكبد ويسمى
كيموسا ويحصل منه شيء كالرغوة وشيء كالرسوب
وقد يكون معهما شيء محترق ان افرط الطبخ
وشيء فج ان قصر الطبخ فالرغوة هي الصفراء
الطبيعية والرسوب هي السوداء الطبيعية
والمحترق اللطيف صفراء غير طبيعية والكثيف
سوداء غير طبيعية والشيء الفج هو البلغم واما
المستصفى من هذه الجملة نضيجا فهو الدم فسببه
الفاعل هو حرارة معتدلة وسببه المادي
هو المعتدل من الاغذية والاشربة الفاضلة
وسببه الصوري هو النضج الفاضل وسببه
الغائي تغذية البدن وتسخينه وترطيبه
والصفراء سببها الفاعل اما الطبيعية

منها حرارة معتدلة واما المحترقة منها فحرارة
مفرطة وسببها المادي الغذاء اللطيف الحار
الحلو والدسم والحريف من الاغذية وسببها
الصوري في الطبيعي منها هو النضج الفاضل
الصالح وفي غير الطبيعي متجاوزة عن النضج
الكامل الى حد الافراط وسببها الغائي هي
لتغذية الاعضاء التي يجب ان يكون في غذائها
قسط من الصفراء كالرية وتلطيف الدم ليسهل
نفوذه في المجاري الضيقة ولدغة الامعاء
ليحس الامعاء بالحاجة الى دفع الفضلة وسبب
البلغم الفاعل حرارة مقصرة من اصول المادة
الى حد الدموية وسببه المادي هو الغليظ
الرطب اللزج البارد من الاغذية وسببه
الصوري قصور النضج وسببه الغائي ان
يكون الغذاء معدا لتغذية البدن عند فقد
البدن الغذاء وترطيبه وسبب السوداء
الفاعل اما الطبيعية منها فحرارة معتدلة

واما المحترقة

تعلق العاشق بالمعشوق عشقا جبليا
الغائيا لا يتمكن العاشق بسبب
مفارقة المعشوق مادام مصاحبته ١٢

اما تغذيب حيوانات كه زادة عنام
وافلاكند وازروح حانيه در ان ان
بهيج اثري نيست لاجرم فنا پذير بود ١٢

واما المحترقة منها فحرارة مجاوزة عن حد الاعتدال
وسببها المادي الغليظ القليل الرطوبة من
الاغذية والحارة منها وسببها الصوري
الثقل الراسب بحيث لا يسيل ولا يتحلل
وسببها الغائي تغذية الاعضاء التي يجب
ان يكون في غذائها قسط من السوداء وتنبه
شهوة الطعام بان يصب الى فم المعدة من
الطحال فيشد خلط السوداوي وهي بالعفوصة
والحموضة فيعود شهوة الطعام **الفصل الثالث**
في الاعضاء وهي اجسام متولدة من اول
مزاج الاخلاط كما ان الاخلاط اجسام متولدة
من اول مزاج الاركان وهي تنقسم الى رئيسة
وغير رئيسة والتي ليست برئيسة تنقسم
الى خادمة الرئيسة وغير خادمة الرئيسة
والتي ليست بخادمة الرئيسة تنقسم الى
مرؤوسة وغير مرؤوسة اما الاعضاء الرئيسة
فالتي يكون مبادي القوى التي محتاجا اليها

در دل يه صفات علوي روحاني
بود بتبعيت پدر و در نفس
صفات ذميمه خاكي سفلي بود
بتبعيت مادر ليكن نفس زاده
روح وقالب بود از اين وجه
در وي صفت بقا بود ١٢

در شیطان صفت شیطانیه هست
در حیوان صفت حیوانیه هست
در ملک صفت ملکیه هست
در آدم همه مذکور روحانیه هست

في بقاء الشخص او النوع اما بحسب بقاء الشخص فثلثة
القلب وهو مبدء الحيوة والدماغ وهو مبدء قوة
الحس والحركة والكبد وهو مبدء قوة التغذية
والتنمية واما بحسب بقاء النوع فهذه الثلثة
مع رابع وهو الانثيان وهو مبدء القوة المولدة
واما خادمة الرئيسة فمثل الاعصاب للدماغ
والشرايين للقلب والاوردة للكبد ومثل اوعية
المني للانثيين واما الاعضاء المرؤسة بلا خادمة
فهي الاعضاء التي تجري اليها القوى من الاعضاء
الرئيسة كالكلية والمعدة والطحال والرية واما
الاعضاء التي ليست برئيسة ولا خادمة ولا
مرؤسة فهي الاعضاء التي تختص بقوى غريزية
لها ولا تجري اليها من الاعضاء الرئيسة قوى
اخرى كالعظام والغضاريف وتنقسم الاعضاء
بالجملة الى مفردة وهي التي اي جزء معين
محسوس اخذت منها كان مشاركا للكل في الاسم
والحد والى مركبة وهي التي لا تكون كذلك وتسمى

اعضاء آلية

اعضاء آلية **الفصل الرابع** في القوى وهي ثلثة
اقسام طبيعية وهي في الكبد وحيوانية وهي في القلب
ونفسانية وهي في الدماغ اما الطبيعية فتنقسم
الى قسمين مخدومة وخادمة اما المخدومة فتنقسم
الى ما يتصرف في الغذاء لبقاء الشخص وهي الغاذية
والنامية والى ما يتصرف في الغذاء لبقاء النوع وهي
المولدة والمصورة اما الغاذية فهي التي تحيل
الغذاء الى مشابهة المغتذي لتخلف بدل ما يتحلل
منه واما النامية فهي التي تزيد في اقطار الجسم
على التناسب الطبيعي ليبلغ تمام النشو واما المولدة
فعلى نوعين نوع يحصل المني في الذكر والانثى و
نوع يفصل القوى التي في المني فيمزجها بمزاجات
مختلفة بحسب كل عضو عضو ويسمى المغيرة الاولى
واما المصورة فهي التي يصدر عنها تخطيط الاعضاء
وتشكيلاتها ويسمى المغيرة الثانية واما الخادمة
فهي الجاذبة والماسكة والهاضمة والدافعة
للثفل وخلقت الجاذبة لتجذب النافعة والماسكة

معده جای طعام در شکم
خلاصة اللغات ۱۲

قال النبي عليه السلام الكافر يأكل الطعام في سبعة امعاء والمؤمن يأكل في معاء واحد صدق

لتمسك زماناً تتصرف فيها القوى المحتاج اليها والهاضمة
لاحالة الغذاء الى القوام الصالح فيرقق ما غلظ
وتغلظ ما رق والدافعة لتدفع ما يلايم البدن
واما الحيوانية فهي التي تفعل انبساط القلب و
الشرايين وانقباضها للترويح بالنسيم واخراج
الابخرة الدخانية وبها يكون حركات الخوف والغضب
واما النفسانية فتنقسم الى مدركة ومحركة اما
المدركة فتنقسم الى ما هو في الظاهر والى ما هو
في الباطن اما في الظاهر فهو السمع والبصر والشم
والذوق واللمس واما في الباطن فالحس المشترك
والخيال والمتصرفة والوهم والحافظة اما الحس
المشترك فهي القوة التي يتأدى جميع الصور المحسوسة
اليها ومحلها اول البطن المقدم من الدماغ واما
الخيال فهي التي تحفظ ما يقبله الحس المشترك
من الصور المحسوسة بعد الغيبة ومحلها آخر
البطن المقدم من الدماغ واما المتصرفة فهي
التي تتصرف في الصور المحسوسة ومعانيها الجزئية

بالتركيب

قوله نعم فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك الآية
بط و طاوس است و زاغ است و خروس
این مثال چهار خلق اندر نفوس
بط حرص است و خروس آن شهوت است
جاه چون طاوس و زاغ امنیت است
مثنوی

والنجم اذا هوى يعني ستاره چون فرو ميشود هوى در لغة فرو آمدن ١٢

ونفس نباتی عبارة از قوتی باشد که او جسم را در طول و عرض و عمق بکشد و بزرگ کرداند
ونفس طبیعی خادم نفس نباتی باشد ونفس نباتی را غیر او هشت خادم باشد چون جاذبه و ماسکه
وهاضمه ودافعه وممیزه ومصوره ومولده ومنمیة واین هر دو نفس با مجموع این قوتها که
بیان کردیم خادمان نفس حیوانی اند ونفس حیوانی قوتی است که جسم باختیار او حرکت کند
وچیزها را بحس دریابد ونفس حیوانی را بغیر از این خادمان که گفتیم دوازده خادم دیگر
است چون پنج حواس ظاهری وپنج حواس باطنی ودیگر قوه شهوت وقوة غضب مرآة المحققين

٧

بالتركيب والتفصيل فهو مثل ان يتخيل انساناً فقد ركبت
رأسه على بدنه ومثل ان يتخيله عديم الرأس فقد
فصل رأسه عن بدنه ومحلها البطن الاوسط
من الدماغ واما الوهم فهي القوة التي يدرك بها
المعاني الجزئية المتعلقة بالمحسوسات من الموافقة
والمخالفة والعداوة والصداقة ومحلها آخر
البطن الاوسط من الدماغ ايضاً واما الحافظة فهي التي
تحفظ معاني المدركة بالوهم ومحلها البطن الآخر من
الدماغ واما المحركة فينقسم الى باعثة وفاعلة اما
الباعثة فهي التي تدعوه الى الحركة نحو النافع او
المظنون انه نافع وتسمى قوة شهوانية او
تدعوه الى الحركة عن الضار او المظنون انه
ضار وتسمى قوة غضبية واما الفاعلة فهي
القوة المستعملة للعضلة المطيعة للقوة الباعثة

الفصل ال[illegible] في بقية الامور الطبيعية وهي الافعال
الصادرة عن القوى والارواح والاسنان والالوان
والسحنة والفرق بين الذكر والانثى اما الافعال

فينقسم الى مفرد ومركب اما المفرد فهو الذى
يتم بقوة واحدة كالجذب والامساك والهضم و
الدفع واما المركب فهو الذى يتم بقوتين فصاعدا
كنفوذ الغذاء فانه يتم بقوتين الجاذبة والدافعة
واما الارواح فهى اجسام لطيفة تحدث من بخارية
الاخلاط ولطافتها وينقسم الى طبيعية وهى التى
تنفذ فى الكبد الى العروق غير الضوارب الى جميع
البدن والى حيوانية وهى التى تنفذ من القلب
فى العروق الضوارب الى جميع البدن والى
نفسانية وهى التى تنفذ من الدماغ فى العصب
الى اقاصى الاعضاء واما الاسنان فهى اربعة
سن النمو وهو الذى يروح فيه النمو ومنتهاه
قريب من ثلثين سنة وتغلب الحرارة والرطوبة
فى هذا السن وسن الوقوف وهو المستكمل
للنمو من غير ظهور نقص ومنتهاه قريب من خمس
وثلثين سنة وتغلب الحرارة واليبوسة فى
هذا السن وسن الكهولة وهو الانحطاط مع

بقاء القوة

بقاء القوة وهو الذى تبين فيه النقصان الا
ان القوة فيه لم تضعف وهذا الى قريب من
ستين سنة وتغلب البرودة واليبوسة
فى هذا السن وسن الانحطاط مع ظهور
ضعف القوة وهو سن الشيخوخة الى آخر
العمر وتغلب البرودة والرطوبة الغريبة فى
هذا السن واما الالوان فالابيض من البلغم
والاحمر من الدم والاصفر من غلبة الصفراء
والاسود من غلبة السوداء واما السحنة
فهى حالة الجيد فى السمن والهزال فالسمن
ان كان شحميا فهو من البرودة والرطوبة و
ان كان لحميا فهو من الحرارة والرطوبة و
الهزال ان كان مع السمرة فهو من الحر واليبس
وان كان مع البياض فهو من البرد واليبس
واما الفرق بين الذكر والانثى فالذكر مزاجه
احر وايبس والانثى ارطب وابرد بالمزاج

والمقالة الثانية فى التشريح وهى تشتمل

مقاله ثانيه در تشريح

قال النبي عليه السلام المريض ضيف الله ما دام في مرضه ويرفع له كل يوم عمل سبعين شهيدا ... الى يعود فان دعاء المريض كدعاء الملائكة كذا في الشرعة خزاين ١٢

على سبعة فصول الفصل الاول في العظام
اما الجمجمة فهي مركبة من سبعة اعظم اربعة
كالجدران وواحدة كالقاعدة والباقيات
تيألف منها القحف وبعضها مشعوب الى البعض
آخر بدروز يقال لها الشيون وهذه العظام
تسمى قبايل الرأس والفك فالاعلى منه مركب
من اربعة عشر عظماً والاسفل مركب من عظمين
متلاصقين وعليهما من اثنين وثلثين سناً واما
العنق فمركب من سبعة اعظم هي فقرات العنق
واما الترقوة فمركبة من عظمين واما اليدين
فلكل واحدة منهما مركبة من كتف مؤلف من
عظمين متلاصقين وعضد وساعد مؤلف من
عظمين متلاصقين يسميان بالزندين الزند
الاعلى والاسفل والرسغ مؤلف من ثمانية
اعظم والكف مؤلف من اربعة اعظم وخمسة
اصابع والاصابع مؤلفة من خمسة عشر عظماً
واما الصدر فمركبة من سبعة اعظم هي عظام

القص

ومن سنة الاسلام عيادة المريض من المسلمين ويقرء عليه سبعاً اعوذ بالله وقدرته من شر ما اجد واحاذر ويدعو بالشفاء سبع مرات ففيه شفاء ان لم يحضر اجله خزاين ...

قال النبي عليه السلام من اكل البيض اربعين صباحا يزيد قوته ... ضعفه واعطى التلذذ ... طيبة ولو كان زوجته عقيمة والعيل شفاء للناس من كل داء الا الموت

القص واما الظهر فمركب من سبعة عشر فقرات
واربعة وعشرين ضلعاً واما العجز فمركب من
ثلثة فقرات ويتلوه عظمان ويسميان عظمي
العانة واما العصعص فمركب من ثلث
فقرات يكون مجموعه ثلثين فقرات واما الرجلان
فلكل واحدة منهما مركبة من فخذ وساق وقدم
واما الفخذ فهو اعظم ما في البدن يدخل في حق
الورك واما الساق فهو مركب من عظمين
متلاصقين يسميان القصبتين الكبرى والصغرى
واما القدم فهو مركب من كعب وعقب وزورقي
ونردي واربعة اعظم للرسغ وخمسة
للمشط وخمسة اصابع وهي مركبة من اربعة
عشر عظماً فهذه جملة عظام البدن للانسان
ومنفعتها تشديد تبنية الجسد وحفظه

الفصل الثاني في بقية الاعضاء المفردة

المشاركة اجزائها لها في الاسم والحد
اما الغضروف فهو جسم الين من العظم

قال النبي عليه السلام عليكم باللحم فانه يحسن الخلق ويصفي اللون ويزيد قوة ... ومن ترك اللحم اربعين يوما ساء خلقه وينقص عقله وقوته ... ١٢

واصلب من سائر الاعضاء اللينة وخلق ليحصل به
اتصال العظم بالاعضاء اللينة واما العصب
فهو اجسام ابيض اللون لينة في الانعطاف صلبة
في الانفصال وخلقت ليتم بها للاعضاء الحس
والحركة وهو ينقسم الى ما ينبت من الدماغ وهي
سبعة ازواج ويكون بها حس الحواس الخمس
وحس بعض الاعضاء والى ما ينبت من النخاع
وهي احد وثلثون زوجا وفرد لا زوج له وبها
يكون حس الاعضاء دون الرقبة وحركتها واما
الاوتار فهي اجسام تنبت من اطراف العضل شبيهة
بالعصب فيتلاقى اطرافها بالاعضاء المتحركة فتارة
تجذبها بانجذابها وتارة ترخيها بارخائها واما
الرباطات فهي اجسام لحمية شبيهة بالعصب تاتي
من العظم الى اللحم لتوصل بين طرفي عظمي
المفاصل وبين الاعضاء الاخر واما العضلات
فهي اجسام لحمية الجسد وتركيبها من اللحم المحض
ومن العصب والاوتار والرباطات والغشاء

المحلل

قال النبي عليه السلام ان الله تعالى انزل الداء والدواء وجعل لكل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالحرام وقال عم ان لكل داء دواء فاذا اصيب الدواء برئ باذن الله تعالى غير داء واحد وهو الهرم الى غير ذلك من الاحاديث طب النبي

المحلل ومنفعتها ان تحرك الاعضاء لمعاونة الاوتار
لها وان تكسو العظام وان تحقن الحرارة الغريزية
في الجسد واما العروق الضوارب التي تسمى
الشرايين فهي اجسام عصبانية مضاعفة نابتة
في اللدونة تاتي من بطون القلب مجوفة ليس
لها حس وحركة في نفسها وفي تجويفها روح كثير
ودم قليل ومنفعتها ان يفيد الاعضاء قوة
الحيوة التي تحملها من القلب واما العروق الغير
الضوارب التي تسمى الاوردة فهي اجسام
عصبانية غير مضاعفة من الكبد مجوفة ليس
لها حس ولا حركة وفيها دم كثير وروح قليل
ومنفعتها ان تسقي الاعضاء الدم الذي تحمله
من الكبد واما الشحم وهو جسم ابيض لين
في الغاية ويتولد من مائية الدم ودسومته
ومنفعته ان يغذي العضو الذي يجاوره واما
اللحم فهو جسم يتولد من متين الدم ويعقده الحر
واليبس ومنفعته ان يسخن الاعضاء ويدفع

الآفات عنها واما الغشاء فانه جسم عصباني
رقيق عديم الحركة وله حس قليل ومنفعته
ان تقي الاعضاء وتصونها واما الجلد فانه جسم
عصباني وله حس كثير ومنفعته ستر الاعضاء
واما الشعر فمنه ما يزين الجسد مثل شعر الرأس
ومنه ما يزين بعض الناس دون بعض كاللحية
ومنه ما فيه المنفعة والزينة مثل اهداب العينين
والحواجب وما فيه المنفعة دون الزينة مثل
شعر ساير الجسد فانه ينقي البدن عن الفضول
واما الظفر فجوهر عصبي مركب من العصب والعظم
ومنفعته ان يدعم الانامل ويعينها على تناول
الاجسام وامساكها **الفصل الثالث** في تشريح
الدماغ والعينين والاذنين واللسان اما
الدماغ فجوهر رخو متخلخل ابيض اللون مركب
من المخ والشريانات والاوردة والغشاء
المسمى باج الدماغ والغشاء الصلب الذي
يلاقي القحف وهيئة الدماغ شبيهة بمثلث
قاعدته

وقال الفقير ... ان الله تعالى خلق الخلق وركب فيه
الطبايع اليبوسة والرطوبة والحرارة
والبرودة وخلق في النفس اربعة اشياء ...
الجسد فلا يقوم الجسد الا بهن المرة السوداء و
المرة الصفراء والدم والبلغم فجعل ...
اليبوسة في المرة السوداء ويسكن الرطوبة
في المرة الصفراء ويسكن الحرارة في الدم
ويسكن البرودة في البلغم فاي جسد اعتدل
فيه الطبايع الاربع كملت صحته فاذا غلب واحد
منها على غيره دخل عليه السقم من ناحيته ...
قدر ما دخل الضعف ... ثم قد تقصر جزء
الطبايع تظهر في الاخلاق فمن اليبوسة
العزم ومن الرطوبة اللين ومن الحرارة
الحدة ومن البرودة الاناة ...

قال النبي عليه السلام المرض ينزل
جملة واحدة والبرء ينزل
قليلا قليلا صدق

قاعدته من جانب مقدم الرأس وزاويته التي
يحيط بها الساقان من جانب المؤخر وبه
يكون الحس والحركة وبها يتم الاعضاء اما الحس
فبواسطة العصب اللين واما الحركة فبواسطة
العصب الصلب واما العينان فكل واحدة
منهما مركبة من سبع طبقات وثلث رطوبات
اما الطبقة الاولى الملتحمة وهي التي تلي الهواء
والثانية القرنية وهي بعد الملتحمة ولا لون
لها وانما تتلون بلون الطبقة التي تحتها والثالثة
العنبية وهي قد تكون سوداء وقد تكون زرقاء
وقد تكون شهلاء وقد تكون شعلاء وهي بعد
القرنية واما بعد الطبقة العنبية الرطوبة البيضية
وهي رطوبة صافية شبيهة ببياض البيض
والرابعة هي العنكبوتية وهي طبقة شبيهة
بنسج العنكبوت وهي بعد الرطوبة البيضية
وبعد هذه الطبقة الرطوبة الجليدية وهي رطوبة
صافية مميزة وبعدها الرطوبة الزجاجية وهي

زجاجی وجلیدی وبیضی آبهاست

قال النبي عليه السلام العسل شفاء من كل داء الا الموت صدقه

تشبه الزجاج الذائب والخامسة هي الشبكية
وهذه الطبقة بعد الرطوبة الزجاجية والسادسة
هي المشيمية وهي بعد الشبكية والطبقة السابعة
الصلبية وهي بعد المشيمية وتلاقه عظم العين
واما الاذن فهي المركبة من اللحم المجوف و
الغضروف والعصب اليابس ومنفعتها
قبول الصوت وجمعه ليدخل في الصماخ واما
اللسان فهو مركب من اللحم والعروق والشرايين
والعصب اليابس والغشاء المتصل بغشاء
المرئ ومنفعته تقليب الطعام والمعونة على
الازدراد **الفصل الرابع** في الرئة والقلب
اما الرئة فهي مركبة من لحم على لون الورد و
من غضاريف هي قصبة الرئة والشرايين
النابتة من القلب وليس لها في نفسها
حس واما غشاؤها فله حس قليل ومنفعتها
الترويح عن الحرارة الغريزية التي في القلب
واما القلب فانه جسم مخروطي كهيئة الصنوبر

وقاعدته

قال النبي عليه السلام بهلاك امتي اربعة اشياء غبار العنب وماء القمقمة والمرءة العجوزة واللحم القديد ١٢

[illegible] قوله تعالى ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه الاية در سورة احزاب

وقاعدته في وسط الصدر ورأسه في جانب
اليسار وهو احمر ربما في مركب من اللحم والليف
والغشاء الصلب وهو منبع الحرارة الغريزية
وله بطنان احدهما الايمن وهو مملو بالدم
الكثير والروح القليل وله مجاري يجري فيها
من القلب الى الرئة دم الغذاء ومن الرئة الى
القلب الهواء والثاني الايسر وهو مملو
بالروح الكثير والدم القليل وهو منبت الشرايين
الفصل الخامس في حجاب الصدر والمعدة
والامعاء اما حجاب الصدر فهو مركب من اللحم
والعصب اليابس المتحرك ومنفعته انبساط
الصدر بحركته وانقباضه واما المعدة فهو جسم
مستدير الهيئة مركب من اللحم والعصب والعروق
والشرايين وينقسم الى اجزاء ثلثة المرئ وفم
المعدة وقعرها اما المرئ فانه يبتدئ من
اقصى الفم الى عند مقطع عظام القص وهو
عار عن اللحم واما فمها فعند مقطع عظام القص

[illegible]

العقل والروح والنفس حقيقة واحدة والفرق والتغاير اعتباري ١٢

قوله تعالى فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور سورة حج

وهو عار من اللحم واما قعرها ففيه اللحم وموضعه
فوق السرة ومنفعتها هضم الطعام والغذاء واما
الامعاء فهي اجسام عصبانية مضاعفة ذات حس
مركبة من العصب والشحم والعروق والشرايين
وهي ستة البواب والصايم والاعور والدقاق
والقولون والاثني عشر والمستقيم وهو متصل
بالدبر ومنفعتها دفع ثقل الطعام وفضول
البراز **الفصل الثالث** في الكبد والمرارة والطحال
وغشائها اما الكبد فهو جسم مركب من اللحم والعروق
والشرايين والغشاء الذي يسترها وليس لها
في نفسها حس واما غشاؤها فله حس كثير و
لونها شبيه بالدم الجامد وهي منبت العروق
الغير الضوارب التي تسمى الاوردة وموضعها
في الجانب الايمن وظهرها ملاصق بضلوع الخلف
وبطنها ملاصق بالمعدة واعلاها فيما بين حجاب
الصدر واسفلها ينتهي الى الخاصرة ومنفعتها
توليد الدم لتغذية الاعضاء واما المرارة

فهي

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علمني جبرئيل عليه السلام
دواء لا احتاج بعده الى دواء الاطباء فقال خذ كوزا
واملاء به ماء واقرء عليه فاتحة الكتاب بسبعين مرة
مع التسمية ثم اية الكرسي كذلك ثم سورة الاخلاص
وكلمة التمجيد والصلوة ايضا كذلك ثم اشرب من
ذلك الماء قدحا بالغداة وقدحا بالعشي سبعة
ايام متواليات فو الذي نفسي بيده ان الله
تبارك وتعالى لدفع عنه كل داء في جسده ولحمه
ودمه وعرقه ويمحوا ... من لوح المحفوظ
ويحيي قلبه بحب السنة والجماعة والتوفيق
ويرسل عليه الف الف مغفرة ويخرج من قلبه
الشرك والعجب والبخل والرياء مشكوة ١٢

فهي ملاصقة بالكبد وهي وعاء المرة الصفراء و
منفعتها جذب المرة الصفراء من الكبد واما الطحال
فهو جسم مركب من اللحم والشرايين متخلخل كمود
اللون شبيه بالكبد ليس له في نفسه حس واما
غشاؤه فله حس كثير وموضعه في الجانب الايسر
بين ضلوع الخلف والمعدة وهو وعاء المرة
السوداء ومنفعته جذب المرة السوداء من الكبد
الفصل الرابع في بقية الاعضاء المركبة و
هي الكليتان والمثانة والانثيان والقضيب و
الرحم اما الكليتان فكل واحدة منهما مركب من
لحم الصلب قليل الحمرة وشحم كثير وعروق كثيرة
وشريانات وغشاء ليس لهما في نفسهما حس
واما غشاؤهما فله حس كثير وموضعهما اسفل
الظهر ومنفعتهما جذب البول من حدبة الكبد
لتجريه الى المثانة واما المثانة فهي مركبة
من جسم عصباني مضاعف من عروق وشريانات
وموضعها بين العانة والدبر ومنفعتها جمع

قال النبي عليه السلام ضع يدك على الذي يألم من
جسدك وقل بسم الله ثلاثا وقل سبع مرات اعوذ
بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر
قال ... فعلت ذلك فاذهب الله ما كان بي من الداء ١٢

الفدع اعوجاج في الرسغ
من اليد والرجل مغرب ١٢

البول والباه كه واخراجه واما الانثيان فكل
واحدة منهما مركبة من لحم ابيض دسم ومن عروق
وشريانات كثيرة ومنفعتها انضاج المني واما
القضيب فهو جسم آلي مركب من لحم قليل وعصب
وعروق وشريانات كثيرة ورباطات كثيرة وله
حس كثير ومنفعته ظاهرة واما الرحم فهو جسم
عصباني وموضعه ما بين المثانة والامعاء
المستقيم والسرة وله عنق طويل وينتهي الى
الفرج وفي اصله الانثيان ومنفعته قبول الحبل

المقالة الثالثة في احوال بدن الانسان و

اسبابها والعلامات الدالة عليها وهي تشتمل
على خمسة فصول الفصل الاول في الصحة والمرض
فالصحة حالة لبدن الانسان معها تجري افعاله
على المجرى الطبيعي والمرض حالة للبدن تجري
افعاله خارجة عن المجرى الطبيعي ومعها ينال
الافعال الضرر بلا واسطة وضرر الفعل ثلثة
تغير ونقصان وبطلان والمرض ينقسم الى المفرد

والمركب

مقاله ثالثه

[illegible]

١٨٢

[illegible]

والمركب اما المفرد فثلثة اقسام سوء المزاج ومرض
التركيب وتفرق الاتصال اما سوء المزاج فينقسم
الى مادي وساذج اما المادي فهو ان يكون
بسبب خلط له كيفية فيتكيف البدن بتلك الكيفية
مثل حرارة غالبة سببها وجود الصفراء واما
الساذج فهو الذي لا يكون كذلك مثل برودة
المثلوج وحرارة المدقوق واما مرض التركيب
فينقسم الى مرض الخلقة ومرض المقدار و
مرض العدد ومرض الوضع اما مرض الخلقة
فهو اما مرض الشكل مثل اعوجاج المستقيم و
استقامة المعوج او مرض المجاري والاوعية
بان يتسع او يتضيق او ينسد او مرض الصفائح
بان يخشن او يملس واما مرض المقدار فهو
اما ان يعظم العضو اكثر مما ينبغي او يصغر
واما مرض العدد فهو اما ان يزيد زيادة اما
طبيعية كالاصبع الزائد او خارجة عن الطبع
كالثلول او ينقص نقصانا اما في الطبيعي او نقصانا

[illegible]

عارضا واما مرض الوضع وهو يقتضي الموضع و
المشاركة زوال العضو عن موضعه بخلع وزواله
عن موضعه وحركته عن موضعه وسكونه في موضعه
فمثل بعد العضو لمقاربته بالكلية او مباعدته
عضوا آخر لا على ما ينبغي واما تفرق الاتصال فهو
قد يكون في الاعضاء المفردة مثل كسر العظم
وقد يكون في الاعضاء الآلية مثل قطع الاصبع
واما مرض المركب فهو امراض اذا حصلت من
جملتها امراض اخرى مثل الاورام والبثور فانها
من سوء مزاج مادي وتفرق الاتصال وزيادة
في المقدار وكل مرض ينتهي الى الصحة فله ازمنة
اربعة الابتداء وهو الزمان الذي يظهر فيه
المرض ولا يستبان فيه اشتداد ووقت تزيده
والتزيد وهو الوقت الذي يستبان فيه اشتداد
كل وقت بعد وقت ووقت الانتهاء وهو
الوقت الذي يقف فيه المرض على حالة واحدة
ووقت الانحطاط وهو الذي يظهر فيه النقصان

والامراض المتوارثة هي التي تتوارث من الآباء الى الاولاد والمتعدية هي التي تتعدى الى الآخر بالمجاورة مثل الجذام والبرص والآبلة وغيرها ١٢

نقصان ١٢ — كم يافتن ١٢

الفصل الثاني

١٨

الفصل الثاني في الاسباب الضرورية المغيرة

لاحوال بدن الانسان والحافظة لها وهي
ستة اقسام الاول الهواء المحيط بالابدان
والحاجة اليه انما هو لترويح القلب وتعديل
الروح التي فيه ويختلف حال الهواء بسبب
اختلاف الفصول والنواحي والرياح ومجاورة
الجبال والبحار والتراب اما الفصول فالربيع
بالطبع معتدل والصيف حار يابس والخريف
بارد يابس والشتاء بارد رطب واما النواحي
والرياح فان الجنوب وناحيتها تسخن وترطب
والشمال وناحيتها تبرد وتجفف والصبا و
الدبور وناحيتهما قريبتان من الاعتدال واما
مجاورة الجبال والبحار فان الجبل متى كان
في ناحية الجنوب كان هواء البلد ابرد ومتى
كان الجبل في ناحية الشمال كان اسخن ومتى
كان البحر في ناحية الجنوب كان هواء البلد
اسخن ومتى كان البحر في ناحية الشمال كان

هواء البلد ١٢ — بكوه و طرف ١٢ — بسبب الاختلاف الحاصل للهواء ١٢

ابرد واما التربة فان التربة الصخرية ابرد وايبس
وكذلك الرملية والتربة الطينية ابرد وارطب
والثاني في الماكول والمشروب اعلم ان ما
سوى الماء من الاشياء التي ترد على البدن
ويجري بينهما فعل وانفعال ينقسم الى ستة
اقسام غذاء مطلق ودواء معتدل وغذاء
دوائي ودواء مطلق ودواء سمي وسم
مطلق اما الغذاء المطلق فهو الذي يتغير عن
البدن ولا يغيره ويتشبه به واما الدواء المعتدل
فهو الذي يتغير عن البدن ولا يغيره ولا يتشبه به
واما الغذاء الدوائي فهو الذي يتغير عن البدن
المطلق ويغيره ويكون آخر شانه ان يتغير عن
البدن ويتشبه به واما الدواء المطلق فهو الذي
يتغير عن البدن ويغيره ويكون آخر شانه ان
يغير البدن من غير ان يتشبه به واما الدواء
السمي فهو الذي يتغير عن البدن ويغيره و
يكون آخر شانه افساد البدن واما السم المطلق
فهو الذي

وازآداب حلاوة تقليل طعام است نه چندانكه
ضعيف و بی قوة شود مثلا روزی بقدر
صد درم يا صد پنجاه درم يا دويست
درم طعام خورد بايد كه در شب نخورد
واز گوشت بسيار احتراز كنند وبكلی ترک
نكنند در هفته يكبار خورد بهر باری
پنجاه درم روا باشد مصالح العباد

فهو الذي لا يتغير عن البدن ويفسده واما الادوية
فدرجاتها اربعة اما الدرجة الاولى فهي ان يكون
فعل المتناول بكيفيته فعلا غير محسوس مثل ان يسخن
او يبرد تسخينا او تبريدا لا يحس به الا ان يكثر به
واما الدرجة الثانية فهي ان يكون الفعل اقوى
من ذلك لكن لا يبلغ الى ان يضر بالافعال اضرارا
بينا والدرجة الثالثة فهي ان يكون فعلها يوجب
بالذات ضررا بينا ولكن لا يبلغ الى ان يهلك و
يفسد والدرجة الرابعة فهي ان يكون فعلها
بحيث يبلغ الى ان يهلك ويفسد وهذه خاصية
الادوية السمية واما الغذاء فينقسم الى لطيف
وهو الذي يتولد منه دم رقيق والى كثيف وهو
الذي يتولد منه دم غليظ وكل واحد منهما ينقسم
الى كثير الغذاء وهو الذي يستحيل اكثره الى الدم
والى قليل الغذاء وهو الذي يخالفه وكل واحد
منهما ينقسم الى جيد الكيموس وهو الذي يتولد
منه دم صالح والى ردي الكيموس وهو الذي يخالفه

از طعام گرم خوردن هفت آفت ميزايد
ياد گير اين نكته را آمد حديث اندر ميان
گری كوری نسيانی زردی بی بركتی
رفتن قوة اعضاء رفتن آب دهان

مثال لطيف كثير الغذاء جيد الكيموس صفرة البيض
النيمبرشت وماء اللحم والشراب ومثال لطيف
قليل الغذاء جيد الكيموس الخبز والتفاح و
الرمان ومثال كثيف كثير الغذاء ردى الكيموس
مثل لحم البقر والبط والبيض المسلوق ومثال
كثيف قليل الغذاء ردى الكيموس مثل اللحم
القديد والباذنجان والجبن واما الماء فهو
لا يغذو البدن بل يرق الطعام وافضل المياه
مياه الامطار ثم مياه العيون وافضل مياه
الانهار ما كان طيبة عذبة وكان مجريها من المغرب
الى المشرق ومنبعها بعيد ومسيلها من اعلى
الى اسفل وكانت مكشوفة للشمس وافضل مياه
الامطار ما اجتمع في النقرة الصخرية وضربه
الشمال والصباء ووقعت عليه الشمس وما عدا
هذين من المياه فردى والماء المطبوخ منه
افضل من غيره لقلة نفخه وسرعة انحداره
وافضل مياه العيون ما كان تربة طيبة

والثالث

والثالث في النوم واليقظة اما النوم فيبرد الظاهر
ويسخن الباطن ويرطبه ان قصر ويبرد ويجفف
ان طال واليقظة بضد ذلك والرابع الحركة
والسكون اما الحركة فيسخن والسكون فيبرد و
حركة الجماع يجفف البدن وينقص الحرارة
الغريزية فيبرد البدن والخامس الاستفراغ
والاحتباس واما الاحتباس فانما يكون لشدة
القوة الماسكة او لضعف القوة الهاضمة او
لضعف القوة الدافعة او لضيق المجاري
او السدد فيها او غليظ المادة او كثرتها
او لزوجتها او فقدان الاحساس او الفرق
الطبيعة الى جهة اخرى واما الاستفراغ فانما
يكون لاضداد ما ذكرناه والسادس الاحداث
النفسانية فمنها ما يحرك الحرارة والروح
الى خارج البدن اما دفعة كالغضب او قليلاً
قليلاً كاللذة ومنها ما يحرك الحرارة الى داخل
البدن اما دفعة كالخوف واما قليلا قليلا كالحزن

ولا يشرب الماء بالليل بعد ما نام
فان ذلك ابرد المعدة ويخاف
منه العلل الا ان يكون الرجل
بحالة غلبت عليه الحرارة
او كانت به الحمى شديدة ١٢

ومنها ما يحرك الحرارة مرة الى داخل ومرة الى خارج
كالغضب اذا كان مع الخوف

الفصل الثالث

في الاسباب الممرضة وهي تنقسم الى ثلثة اقسام
بادية وسابقة وواصلة فالبادية هي التي
لاتكون خلطيا او مزاجيا او تركيبيا بل تكون امرا
من الامور الخارجية مثل الهواء الحار والبارد
او من الامور النفسانية كالغضب والسابقة
هي الاسباب البدنية التي يكون بينها وبين
المرض واسطة مثال السابقة الامتلاء اللحمي
والواصلة هي العفونة التي يلزمها الحمى بلا
واسطة وهذه الاسباب الثلثة اما ان تحدث من
سوء المزاج او مرض التركيب او تفرق الاتصال
اما اسباب سوء المزاج فنقول ان اسباب المرض
الحار خمسة حركة مجاوزة عن الاعتدال وهي
اما نفسانية كالغضب او بدنية كالمبالغة في الرياضة
وملاقات حرارة بالفعل وملاقات حرارة بالقوة
والتكاثف المسام والسدد والعفونة واسباب

كحرارة الشمس والنار ١٢

اي تضييقه مسام البدن ١٢

المرض البارد

المرض البارد ثمانية ملاقات برودة بالفعل وملاقات
برودة بالقوة وقلة الاكل في الغاية والافراط فيه
والتكاثف المفرط والحركة المفرطة والسكون المفرط
وشدة انفتاح المسام واسباب المرض اليابس
اربعة ملاقات يابس بالفعل وملاقات يابس بالقوة
وقلة الاكل والحركة المفرطة واسباب المرض الرطب
اربعة ملاقات مرطب بالفعل وملاقات مرطب
بالقوة وكثرة الاكل والسكون المفرط والتنعم
في اسباب مرض التركيب اما اسباب الخلقة فسبب
فساد الشكل فهو اما قصور القوة المصورة او
المغيرة او اشياء تقع الخروج اذا لم يكن طبيعيا
او اشياء تقع عند تقمط الطفل او اشياء تقع من
خارج كسقطة او ضربة او المبادرة الى الحركة
قبل تصليب الاعضاء واما اسباب اتساع المجاري
فهي اما ضعف الماسكة او حركة قوية من الدافعة
او ادوية مفتحة او مرخية واسباب ضيق المجاري
فاضداد هذه واما اسباب السدة فهي اما وقوع

والخروج الطبيعي للجنين ان يخرج على راسه ووجهه الى السماء ١٢

كالكرفس والدارصيني ١٢

داد فرعون را که صد ملک و مال
تا که کرد او دعوی عز و جلال
در همه عمرش ندید او درد سر
تا ننالد سوی حق آن بدگهر
داد او را جمله ملک این جهان
حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمد بهتر از ملک جهان
تا بخوانی مر خدا را در نهان
مثنوی

شئ في المجاري او التحام المنفذ بسبب اندمال القرحة
او انطباق المجرى لمجاورة ورم ضاغط او لقبض
برد شديد او لشدة في القوة الماسكة واما اسباب
الخشونة فقد يكون من داخل البدن كالمادة الحارة
وقد يكون من خارج البدن كالدخان والغبار واما
اسباب الملاسة فقد يكون لخلط لزج وقد يكون
من خارج مثل شمع المذاب بالدهن واما اسباب
زيادة المقدار والعدد فكثرة المادة اما الطبيعية
او الردية او شدة القوة الجاذبة واما اسباب
نقصان المقدار والعدد فنقصان المادة او خطاء
القوة المصورة واما اسباب فساد الوضع من
مقاربة عضو عضوا آخر او مباعدته فهي اما من
مادة فهي اما سخنة او رخية او اثر قرحة او
خلط متشنج او جفاف في خلط او تجفيفه او حركة واما
اسباب تفرق الاتصال فهي اما من داخل مثل خلط
اكال او محترق او لادغ او صادع او امتلاء
ممدد واما من خارج كالقطع بالسيف والمد بالحبل

والاحراق

والاحراق بالنار وامثال ذلك

الفصل الرابع

في العلامات الدالة على احوال بدن الانسان من
جهة المزاج وهي اربعة اقسام منها الملمس فان
انفعل اللامس عنه بالتسخين في البلاد المعتدل
الهواء دل على الحرارة وان انفعل اللامس عنه
بالتبريد دل على البرودة وان استلانه دل على
الرطوبة وان استصلبه دل على اليبوسة وان
لم ينفعل عنه دل على الاعتدال ومنها اللحم والشحم
والسمن فان اللحم الاحمر ان كان كثيرا دل على
الحرارة والرطوبة ويكون هناك تلزز وان كان
اللحم الاحمر يسيرا وليس هناك شحم كثير دل على اليبس
واما الشحم والسمن فيدلان على البرودة والرطوبة
ويكون هناك ترهل وقلة السمن والشحم تدل على
الحرارة وكثرة اللحم والشحم تدل على افراط الرطوبة
ومنها احوال الشعر فسرعة نباته تدل على اليبس
وان افرط في السرعة يدل على الحرارة واليبس و
كثرته تدل على الحرارة وقلته تدل على الرطوبة وغلظه

تخم ريحان دو مثقال وبيخ سوسن دو مثقال
وشكر مصري شش مثقال اين مجموع را كوفته
با شير مادر همراه كرده بر جبينان بر هر سرخ
كبودك دفع شود از براى معالجه كودك

على كثرة المادة الدخانية ورقته على قلتها وجعودته
تدل على الحر واليبس وسبوطته تدل على ضد ذلك
وسواده يدل على الحر وصهوبته تدل على البرد و
شقرته وحمرته تدلان على القرب من الاعتدال
وبياضه اما على البرودة والرطوبة واما على اليبس
ومنها لون البدن فبياضه يدل على قلة الحرارة
وكمودته تدل على البرودة وكثرتها وحمرته تدل
على كثرة الدم والحرارة وصفرته وشقرته تدلان
على افراط الحرارة وسواده على الحرارة واللون
الباذنجاني على البرودة واليبوسة والجصي على
البرد والبلغم والرصاصي على البرودة واليبوسة

الفصل الخامس في العلامات الدالة على

احوال بدن الانسان من جهة الاخلاط اما غلبة
الدم فيدل عليها ثقل الرأس والتمطي والتثاوب
والنعاس وكدورة الحواس والبلادة و
حلاوة الفم وحمرة اللون واللسان وظهور
الدماميل والبثور وسيلان الدم من مواضع

السهلة

السهلة والانصداع واما غلبة البلغم فيدل عليها
بياض اللون وترهل البدن ولين الملمس وبرودته
وكثرة الريق وقلة العطش الا اذا خالط الصفراء
وقلة شهوة الطعام والغثيان وضعف الهضم
والجشاء الحامض وكثرة النوم والبلادة واما
غلبة الصفراء فيدل عليها صفرة اللون والعين
وحرارة الفم وخشونة اللسان ويبس الفم و
المنخرين وشدة العطش وضعف شهوة الطعام
والغثيان والقشعريرة واما غلبة السوداء
فيدل عليها نحل البدن وكمودة اللون وسواد
الدم وغلظه وزيادة الفكر ولذع المعدة
والشهوة الكاذبة والبول الكمود والاسود
والاحمر الغليظ ولون البدن اسود وازب

مبحث مقاله رابعه

المقالة الرابعة في النبض والتفسرة وهي تشتمل

على ستة فصول الفصل الاول في البسائط
من النبض فنقول اولا ان النبض حركة من
اوعية الروح مؤلفة من انبساط وانقباض

لتبريد الروح بالنسيم وكل نبضة فهي مركبة من
حركتين وسكونين لان كل نبضة فهي مركبة من
انبساط وانقباض ولابد من تخلل السكون بين
حركتين متضادتين فقد حكم بان كل نبضة مركبة
من سكونين والاجناس التي يعرف منها حال النبض
عشرة الجنس الاول المأخوذ من مقدار الانبساط
طولاً وعرضاً وعمقاً وبسائطه تسعة الاول الطويل
وهو الذي يحس اجزائه في الطول اكثر من
المعتدل وسببه كثرة الحرارة والثاني القصير
وهو ما يقابله وسببه قلة الحرارة والثالث
المعتدل بينهما ويدل على اعتدال الحرارة و
البرودة والرابع العريض وهو الذي يأخذ
من عرض الاصابع اكثر مما يأخذه المعتدل
ويدل على زيادة الرطوبة والخامس الضيق
وهو ما يقابله ويدل على قلة الرطوبة والسادس
المعتدل بينهما ويدل على اعتدال البدن في
الرطوبة واليبوسة والسابع الشاهق وهو

الذي

قال النبي عليه السلام من اكل البطيخ
مع الخبز رفع الله تعالى سبعين
نوعا من الامراض صدقه ١٢

الذي يحس اجزائه في الارتفاع اكثر من المعتدل
ويدل على زيادة الحرارة والثامن المنخفض و
هو ما يقابله ويدل على قلة الحرارة والتاسع
المعتدل بينهما ويدل على الاعتدال والثاني
المأخوذ من كيفية قرع الاصابع وينقسم الى
القوي والضعيف والمعتدل بينهما فالقوي
هو الذي يقرع لحم الانامل قرعاً قوياً يبلغ
الى عمقه ويدل على شدة القوة الحيوانية و
الضعيف وهو المخالف له ويدل على ضعف القوة
الحيوانية والمعتدل هو المتوسط بينهما ويدل
على توسط القوة الحيوانية والثالث المأخوذ
من زمان الحركة وينقسم الى السريع والبطيء
والمعتدل بينهما فالسريع هو الذي يتم الحركة
في مدة قصيرة ويدل على شدة حاجة القلب الى
الهواء البارد والبطيء هو المخالف لذلك ويدل
على قلة الحاجة الى الهواء البارد والمعتدل
هو المتوسط بينهما ويدل على توسط الحاجة

قال النبي عليه السلام من كتب ثلث آيات على
ثلث كسرات من الخبز فاكلها كان شفاء من
الآية الاولى يريد الله ان يخفف عنكم وخلق
الانسان ضعيفا والثانية الآن خفف الله
عنكم وعلم ان فيكم ضعفا والثالثة ذلك
تخفيف من ربكم ورحمة للمؤمنين

داروی افغان بیره
نوشادر ... زنگ و مرداسنگ کبود
و ... رومی و عنزروت کوفته خود
و ... دریا مجموعش را صلایه کرده
باب دهن تر کرده بجراحت بندد منافع العباد

الی الهواء البارد والرابع الماخوذ من قوام
الآلة وینقسم الی الصلب واللین والمعتدل
بینهما اما الصلب فهو الذی لا ینغمز اذا غمزت
الانامل علیه ویدل علی یبس البدن واللین
هو الذی یخالفه ویدل علی الرطوبة والمعتدل
هو المتوسط بینهما ویدل علی توسط حال البدن
فی الیبوسة والرطوبة والخامس الماخوذ من
زمان السکون وینقسم الی المتواتر والمتفاوت
والمعتدل بینهما فالمتواتر هو الذی یقصر زمان
المحسوس بین القرعتین ویدل علی ضعف القوة
الحیوانیة والمتفاوت هو الذی یخالفه ویدل
علی شدة القوة الحیوانیة والمعتدل هو المتوسط
بینهما ویدل علی توسط حال القوة الحیوانیة
والسادس الماخوذ من مقدار ما فی تجویف
العروق وینقسم الی الممتلی والخالی والمعتدل
بینهما فالممتلی یدل علی کثرة الدم والروح و
الخالی یخالفه ویدل علی قلة الدم والروح

والمعتدل

از برای دوای درد دل بادیان
شهری پنج مثقال و زنجبیل پنج مثقال
و دال چینی پنج مثقال هر سه اورا
کوفته جوشانده خورد نافع بود

قرعة قال قرع کوفتن و کاوید ١٢

والمعتدل وهو یدل علی اعتدالهما والسابع الماخوذ
من کیفیة جرم العرق وهو ینقسم الی الحار والبارد
والمعتدل بینهما فالحار یدل علی حرارة ما فی تجویفه
من الدم والروح والبارد یدل علی برودتهما
والمعتدل بینهما یدل علی اعتدالهما والثامن
الماخوذ من وزن الحرکة وهو ان یکون زمان
السکون متساویا لزمان الحرکة ویدل علی اعتدال
الحال فی الانقباض والانبساط والتاسع
الماخوذ من الاستواء ومن الاختلاف فیها
فالمستوی هو المتشابه فی اجزائه ویدل علی
حسن حال البدن والمختلف ما یخالفه ویدل
علی ضد ذلک والعاشر الماخوذ من الانتظام
فی الاختلاف وعدم الانتظام فیه وینقسم الی
مختلف منتظم والی مختلف غیر منتظم فالمختلف
المنتظم هو الحافظ للحرکة علی نسبة واحدة
ویدل علی تشابه حال البدن وغیر المنتظم بخلافه
ویدل علی ضد ذلک والقسم العاشر داخل

الوزن عبارة عن تناسب ... بینهما

ای ثابت به فی احوال الخمس من العظم والصغر والقوة والضعیف والسرعة والبطء و التواتر والتفاوت والصلابة واللین ١٢

فی الاختلاف ١٢

ای علی عدم تشابه حال البدن ١٢

وسببه اما ضعف بسبب الاختلاف

عند التحقيق تحت القسم التاسع **الفصل الثاني**
في الانواع المركبة من النبض وهي كثيرة فمنها
العظيم وهو الزائد طولاً وعرضاً وشهوقاً والصغير
يقابله والمعتدل بينهما هو المتوسط بين هذه
الامور الثلثة ومنها الغليظ وهو الزائد عرضاً
وشهوقاً والدقيق يقابله والمعتدل بينهما
هو التوسط بين الآخرين وهذه الانواع تدل
على ما يدل عليه بسائطها ومنها الغزالي وهو
الذي يقرع الاصابع قرعة ثم يقرعها ثانياً
بسرعة لا يحس له الرجوع والسكون ويدل على
شدة الحاجة الى الترويح ومنها الموجي وهو
المختلف في عظم اجزاء العرق وصغرها وشهوقها
وعرضها مع امتلاء كانه امواج يتلو بعضها
بعضاً ويدل على فرط الرطوبة ويكون هذا النبض
في الاستسقاء وذات الرية والفالج والسكتة
ومنها الدودي وصورته كالموجي في الشهوق
والغور الا انه ليس بعريض ولا ممتلئ ومتوجه

ضعيف

وبسبب الدقيق اجتماع اسباب الضيق والانخفاض

ضعيف ويدل على سقوط القوة لكن لا بتمامها
ومنها النملي وهو في غاية الصغر والتواتر
ويكون عند كمال سقوط القوة وقرب الموت
ومنها المنشاري وهو نبض صلب في قرعته
وشهوقه اختلاف حتى يحس كانه يقرع بعض
الاصابع في حال نزوله عن بعض وينزل عن
بعض في حال قرعه لبعض آخر ويدل على ورم
حار عظيم كما في ذات الجنب ومنها ذنب الفارة
وهو الذي يتدرج في اختلاف الاجزاء اخذاً
من نقصان الى زيادة او من زيادة الى نقصان
ويدل على ان القوة تضعف ثم ترجع ومنها
ذو الفترة وهو الذي يسكن حيث يتوقع الحركة
ومنها الواقع في الوسط وهي التي تتحرك
حيث يتوقع السكون ومنها المسلي وهو
الذي يأخذ من نقصان متدرجاً الى حد في
الزيادة ثم يتناكس على الولاء الى ان يبلغ
الحد الاول في النقصان فيكون كل واحد كذنب

اي الذي يأخذ من النقصان

الغائرة ومنها المرتعش وهو الذي يحس منه
حالة تشبه الرعشة ويعرض في اجزاء العرق
في التقدم والتأخر ومنها الملتوي وهو الذي
يحس منه العرق كانه خيط ملتوي وهذه الانواع
الخمس الاخيرة تدل على سوء حال البدن في ذلك

الفصل الثالث في الوان البول وانما يعتمد
الحال فيه عند عدم شيء صابغ وطبقاته خمس
الصفرة والحمرة والخضرة والسواد والبياض
اما الصفرة فمراتبها ست التبني وسببه سوء
الهضم والترجي وسببه حسن حال الهضم و
الاشقري وسببه زيادة الحرارة والنارنجي
والناري والزعفراني وكل واحد منها يدل
على زيادة الحرارة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها
واما الحمرة فمراتبها اربع الاصهب يدل
على غلبة الدم قليلا والوردي والاحمر القاني
والاحمر الاقتم وكل واحد منها يدل على زيادة
الحرارة بالنسبة الى المرتبة التي قبلها واما

ويجوز للخاتن والقابلة والطبيب ان ينظر الى فرج البالغ عند المعالجة ويغض بصره ما استطاع قاضيخان وخزانه

اصهب سرخ مايل بسفيد ١٢

الخضرة

الخضرة فمراتبها خمس الفستقي ويدل على البرودة
المجمدة والاسمانجوني والنيلنجي وكل واحد منها
يدل على زيادة البرودة بالنسبة الى المرتبة
التي قبلها والكراثي وهو يدل على احتراق
شديد والزنجاري ويدل على احتراق اشد
منه واما الاسود فمراتبها اربع الاسود
الى الكحلي من طريق الزعفراني ويدل على
سوداء آخذة من الصفراء والاسود الآخذ
من القتمة ويدل على سوداء آخذة من الدموية
والاسود الآخذ من الخضرة ويدل على
السوداء الصرفة والاسود الضارب الى
البياض ويدل على سوداء البياض واما
البياض فيدل على البرد وعدم النضج او على
اندفاع مادة بيضاء

الفصل الرابع في
قوام البول ورائحته اما من جهة القوام
فينقسم الى الرقيق والغليظ والمعتدل
بينهما اما الرقيق فلعدم النضج والسدد

او ضعف الكلية او كثرة شرب الماء او البرد
مع اليبس او النفرا في المادة عن مسالك المائية
او اندفاع رطوبات رقيقة واما الغليظ
فلكثرة الاخلاط او عدم النضج والمعتدل
فلنضج الفاضل واما من جهة الرائحة فينقسم
الى قليل الرائحة وحامض الرائحة وحلو الرائحة
ومنتن الرائحة اما قليل الرائحة فلبرد
المزاج او ضعف الحرارة الغريزية واما حامض
الرائحة فلحرارة الغريزية اثرت في الاخلاط
باردة الجوهر واما حلو الرائحة فلغلبة الدم
واما منتن الرائحة فلقرحة في مجاري البول
او عفونته **الفصل الخامس** في صفاء البول
وكدورته وقلته وكثرته وزبدته اما الكدورة
فبسبب اجزاء ارضية مع ريح تخالط المائية
واما الصفاء فبسبب يخالف سبب الكدورة
ويعرف منهما حال المعتدل واما قليل المقدار
فيدل على ضعف القوة او تحليل كثير او النفرة

المادة

المادة الى جهة اخرى واما كثير المقدار فيدل
على ذوبان او استفراغ فضول زايدة في
البدن واما المعتدل بينهما فيدل على جري
الاسباب على المجرى الطبيعي واما الزبدة
فكثافته وطول بقائه يدلان على اللزوجة و
كثرته تدل على الريح **الفصل السادس** في
الرسوب وهو كل جوهر اغلظ من المائية متميز
عنها وان تعلق في وسط القارورة او فوقها
وينقسم الى طبيعي وغير طبيعي اما الطبيعي فانه
ابيض راسب متصل الاجزاء متخلخل لطيف
اذا تحرك انبسط سريعا ولا يسرع في النزول
واجود ما يخالف الابيض هو الاحمر ثم الاصفر
واما غير الطبيعي فينقسم الى خراطي ودشيشي
ولحمي ودسمي ومدّي ومخاطي وشعري وجمري
ورملي ورمادي وعلقي ودموي اما الخراطي
فيشبه القشور ومنه صفائحي بيض ويدل على
انجراد المثانة ومنه صفائحي لحمي ويدل

طفافة
ای كاین تحت القارورة ١٢
وهو منسوب الى المخراطة وهي القشر الذي ينقشر عن سطوح الاجسام شرح ١٢

على انخراد الكليتين ومنه كمود اللون ويدل على
انخراد الاعضاء الاصلية ومنه اجزاء صغار
حمرة يسمى كرسنيا ويدل على احتراق في اجزاء
الكبد والكلية ومنه اجزاء صغار لاحمرة لها
يسمى نخاليا ويدل على جرب المثانة واما
الدشيشي فهو شبيه بالزرنيخ الاحمر يسمى
سويقيا ايضاً ويدل على احتراق الدم او
ذوبان الاعضاء او جرب المثانة واما اللحمي
فبسبب الكرسني واما الدسمي فيدل على
الذوبان واما المدي فيدل على النفجار قرحة
واما المخاطي فيدل على خلط غليظ واما الشعري
فبسبب انعقاد رطوبة مستطيلة واما الخميري
فهو شبيه بقطع الخمير المنقوع ويدل على
ضعف المعدة وسوء الهضم واما الرملي فهو
يدل على حصاة منعقدة او في الانعقاد في الكلية
او المثانة واما الرمادي فيدل على بلغم او مدة
عرض لها طول المكث تغير اللون واما

العلق

العلقي والدموي فان كانا شديد الممازجة
دل على ضعف الكبد وان كانا دون ذلك دل على
جراحة في مجاري البول وينقسم بحسب المكان
الى عام ومتعلق اما العام فهو الطافي وسببه
قلة النضج وتصعيد الريح واما المتعلق فهو
الواقف في الوسط وسببه قلة الامرين المذكورين
واما الراسب فيدل في الرسوب الطبيعي على
النضج واما الرسوب الغير الطبيعي فيدل على
سوء حال البدن المقالة الخامسة في تدبير
الاصحاء وعلاج المرض على وجه كلي وهي تشتمل
على عشرة فصول الفصل الاول في تدبير المأكول
والمشروب اما الغذاء فيجب تعديل المقدار
والسكون بعده ولا يجوز الجمع بين الاطعمة
المختلفة في اكلة واحدة الا اذا كان المأكول
دسماً فيؤكل معه مالح او حريف وعلى العكس
والاولى ان لا يقتصر من الانسان على طعام
واحد ويجب ان يماطل الشهوة فانها توجب

مقالة خامسة

اي قلة الحرارة والريح ١٢

اي على وجه لا يختص بشخص دون شخص ومرض دون مرض ووقت دون وقت ١٢

فاذا اورد عليه طعام آخر تعجز الطبيعة عن هضمه لعدم الالف شرح ١٢

دردو روز یک بار باید خورد
تو بیک روز میخوری لشش بار
که تواند علاج تو کردن
جان من تا نکر شوی بیمار

الضباب المواد الردية الى المعدة وينبغي ان
يكون الاكل في اعدل اوقات النهار فان كان
شتاء ففي انتصاف النهار وان كان صيفاً ففي
طرف النهار واما الماء فوقته العطش سواء
كان على الطعام او بعده **الفصل الثاني** في
الرياضة والدلك اما الرياضة فهي حركة
ارادية تضطر الى تنفس عظيم والرياضة تدفع
الامراض المادية وتنعش الحرارة الغريزية
وتصلب المفاصل والعضلات والاوتار و
تحلل الفضلات وتوسع المسام وتنقسم
الرياضة الى ما يعم الجسد والى ما يختص ببعض
الاعضاء دون البعض اما العامة فهي المصارعة
والعدو والركض والمشي بالرفق واما
الخاصة فمنها قراءة بصوت عالٍ فانها توجب
تنقية الرأس من الفضول واعداده لقبول
الغذاء ومنها دفع الحجر ونزع القسي الصلبة
واللعب بالكرة وبالصولجان فانها تنفع اليدين

والعنق

وقيل قبله لان شرب الماء قبل الطعام ردي ۱۲

بوكان ۱۲

27

والعنق والصدر والكتفين والظهر ومنها
المشي السريع فانه ينفع الاليتين والفخذين
والساقين والقدمين واما وقت ابتداء الرياضة
فعند نقاء البدن من الفضول الخلطية والبراز
والبول وبعد انهضام الطعام فهي ما دامت
ينتفخ واما الدلك فينقسم الى صلب فيشد والى
لين فيرخي الاعضاء والى كثير فيهزل والى
قليل والى معتدل فيسمن والى خشن وهو ان
يكون بخرقة خشنة فيجذب الدم الى الظاهر سريعاً
والى املس وهو الذي يكون بالكف اللينة
او الخرقة اللينة فيحبس الدم **الفصل الثالث**
في تدبير الاستحمام خير الحمام ما قدم بناؤه واتسع
فضاؤه وعذب ماؤه وطاب هواؤه وقدر الاتون
وقوده بقدر مزاج من اراد وروده وينبغي
ان لا يكون الحمام حاراً بافراط فانه يحلل و
يرخي ولا فاتراً فانه لا يجذب العرق لانه
يترشح الجسد فيه في زمان معتدل استفادة منه

غافله از پرهیز ۱۲

فهو بحسب الكيف ۱۲

بالتشديد هو الموقد ۱۲

فان المرطوبين المبلغمين يحتاجون الى سخونة الماء والهواء اكثر مما يحتاج اليه الصفراويون ۱۲

ان الطبيب متى لم يكرم لم يتعطف على المريض
فاصبر لدائك ان جفوت طبيبها ۱۲

حرارة لطيفة والحمام يسخن بهوائه مرطب
بمائه والبيت الاول منه مبرد مرطب والثاني
مسخن مرطب والثالث مسخن مجفف وينبغي
ان يستعمل في كل بيت من بيوت الحمام الماء المناسب
لهوائه فلا يستعمل في البيت الحار الماء البارد
ولا في البيت البارد الماء الشديد الحر فان ذلك
يحدث الاقشعرار والاستحمام على الريق يجفف
البدن وعلى الشبع يسمن البدن ويجذب الغذاء
الى ظاهر البدن ويخاف منه السدد فالاولى
ان لا يكون الاستحمام على الريق ولا على الشبع
المفرط ويجب الاحتراز عن الاكل والشرب في
الحمام فان ذلك يوجب بسرعة النفوذ الى اقاصي
الاعضاء قبل الانهضام لسعة المجاري وكثرة
الجلوس في الحمام توجب انصباب الفضول الى
الاعضاء الضعيفة وتوجب ارخاء الجلد و
الاضرار بالعصب وتوجب تحليل الحرارة الغريزية
واسقاط شهوة الطعام والمياه بل الحمام

الفضول عبارة عن فضل الطعام
الى مجاريها ۱۲

نفس

تخم فراشرك و مغز بسر زاغ را
با پیه گاو آمیخته مثل سرمه
بچشم کشند تا اثر او در چشم
باشد هر کز خواب نکند
دایم بیدار باشد ۱۲

نفس يوجب ذلك كله **الفصل الرابع** في تدبير
النوم واليقظة خير النوم ما كان بعد انحدار الطعام
عن فم المعدة وتصرف القوة الهاضمة فيه ويجب
ان يكون النوم معتدلا في المقدار فانه يمكن القوة
الطبيعية من افعالها ويكثر جوهر الروح والنوم
على الجوع ردي مسقط للقوة ومهزل للبدن
وفي النهار يورث الامراض الرطوبية والنوازل
ويفسد اللون والنوم على الامتلاء يحدر الفضول
الى غير مجاريها فيحدث الامراض الردية مثل
الكابوس والسكتة واما اليقظة بافراط
فتيبس الجلد وتفني الرطوبات وتمنع الانحدار
وتفسد المزاج وان افرط في الغايط اورث
الجنون **الفصل الخامس** في التدبير بحسب
الفصول اما الربيع فيبادر في اوله الى الفصد
والقي والى الاسهال وتحرز فيه عن كل
ما يسخن ويرطب واما الصيف فينقص فيه الغذاء
والشراب والرياضة ويلزم الظل والمسكن الكن

قوی دادوی قی ۱۲
قی برآیان کردن ۱۲

تعمیق ژرف کردن
تغیظ خشم گرفتن ۱۲

و الهدد والمطفيات ويبادر الى القي واما
الخريف فيجب فيه الاحتراز عن المجففات
سيما الجماع وعن الماء البارد والنوم في
المكان البارد وعن حر الظهيرة وبرد الغداة
والليالي وعن الفواكه الرطبة وان يستعمل
في اوائله الاستفراغ وان يوكل منه ما يرطب
ويسخن قليلا واما الشتاء فيجب الاحتراز عن
الفصد والقي ويرخص فيه الاسهال عند
مسيس الحاجة ويكثر فيه الغذاء **الفصل الخامس**
في تدبير الحبلى والمرضعة والاطفال اما الحبلى
فيجب ان يحترز عن الفصد والحجامة والاسهال
والقي الا عند مسيس الحاجة وعن الفزع الشديد
والاصوات الهائلة وعن شم الروائح الطيبة
المفوحة بغتة وينبغي ان يتعهد الجلنجبين و
السكنجبين لتنقية المعدة واسقاط شهوة
الطين واما المرضعة فتدبيرها ان لا يجامعها
زوجها ولا تكثر الداعة والسكون فان ذلك

يغيد

يغيد لبنها واما الطفل فتدبيره تعديل اخلاقه
فيجب ان لا يعرض له غضب شديد ولا خوف
شديد او غم او سهر مفرط فان ذلك يكسر نشاطه
فيمنع حسن نشوه **الفصل الرابع** في تدبير
الصبيان والشبان والكهول والمشايخ اما
الصبيان فمزاجهم حار رطب فيجب ان يكون
غذائهم وجميع تدبيرهم الى البرد واليبس واما
الشبان فمزاجهم حار يابس فينبغي ان يكون غذائهم
وجميع تدبيرهم البرودة والرطوبة واما الكهول
فمزاجهم بارد يابس فيجب ان يكون غذائهم و
جميع تدبيرهم الحرارة والرطوبة واما المشايخ
فمزاجهم مختلف فيه فان اعضائهم الاصلية
باردة يابسة والرطوبات البلغمية الباقية
في تجاويف اعضائهم مجتمعة فينبغي ان ينظر
الى الاعراض الظاهرة فيهم فان كانت باردة
يابسة فيجب ان يكون غذائهم وجميع تدبيرهم
الحرارة والرطوبة وان كانت باردة رطبة

فيجب ان يكون غذائهم وجميع تدبيرهم الحرارة
واليبوسة **الفصل الثامن** في علاج المرضى
وهو بثلثة اشياء اما بالتدبير او باستعمال
الادوية او بعلاج اليد اما التدبير فهو من
كيفية مزاج البدن واما استعمال الادوية
فقد يكون من داخل البدن فيستفرغ المواد
او يحتبس واما من خارج فينقص من البدن
كالدواء الحاد او يزيد فيه كالمنبت اللحم او
يمنع ما يخرج او يغير المزاج وذلك بالتقطير
والتنطيل والطلاء والتكميد وما اشبه ذلك
واما العلاج باليد فكالجبر والبط والكي و
يجب في العلاج بالادوية مراعاة نوع المرض
وسببه وقوة المريض وضعفه والمزاج الحادث
والمزاج الطبيعي والسن والعادة والبلد
والوقت الحاضر وحال الهواء وضع مداواة
العضو وتمامه بطرق صحة كيفية الدواء
وكميته ووقت استعماله وجهة استعماله

والاختيار

الدواء جسم مركب يؤثر في البدن كيفية مع بقاء صورته النوعية ١٢

بحسب الدرجة والوزن ١٢

واختيار موافقه اما كيفية الدواء فيستخرج
واما من كيفية المرض فان كان المرض كثير
الحرارة يداوي بكثير البرودة وبالعكس
واما من كيفية مزاج البدن فالمحرور المزاج
الذي يصيبه الحرارة فتبريد مزاجه ينبغي ان
يكون الحرارة يسيرا وبالضد واما ما يلائم
الوقت والهواء والبلد فان الوقت
الحار والبلد الحار يقتضي ان يكون التبريد
كثيرا وبالضد واما وقت استعماله فيستخرج
اما من وقت المرض بحسب المبدء والمنتهى
واما من وقت المرض فان كان قويا يلائم
الاستفراغ وان كان ضعيفا اخّر ليتراجع
القوة بالاغذية واما ما يلائم الوقت كي
يستفرغ في الشتاء عند انتصاف النهار
ويستفرغ في الصيف بالاسحار واما جهة
الاستعمال فيؤخذ من نفس العليل كالسعوط
في الامعاء العليا يداوي بالمشروب

اي بضد ذلك ١٢

والدواء الحار ١٢

اذا الاخلاط منجمدة ١٢

لان ايصال الدواء الى عضو العليل من هذا الطريق اولى واسهل ١٢

وفي الامعاء السفلى يداوى بالحقنة واما
اختيار الاوفق منه فيستخرج من قوة المريض
وضعفه واما مداواة العضو خاصة فيتم
بطرق اربعة احدها الماخوذ من مزاجه فان
الاعضاء مختلفة المزاج فيرد كل واحد منها
الى مزاجه الطبيعي الثاني الماخوذ من خلقته
فانه ان كان سخيفا فلا يستعمل فيه الادوية
القوية وان كان متلززا كالكلية يستعمل
فيه الادوية القوية وان كان وسطا
كالكبد يستعمل فيه الوسط الثالث الماخوذ
من قوة العضو فان العضو متى كان رئيس
العضو او يعم نفعه البدن كالمعدة او كان
لطيفا كالعينين لا يستعمل فيه ما يحلل قوته
الرابع الماخوذ من وضعه فانه ينتفع به
اما في تقديره قوة الدواء بحسب قرب العضو
وبعده عنه فان المرئ يسهل تغير مزاجه
بالدواء بسرعة وصوله اليه ولا كذلك حال

الرئة

٣١

الرئة واما في مشاركة العضو لما يتصل به من
الاعضاء فيشرع المادة التي حصلت فيه من
ذلك العضو كما اذا حصلت المادة في الجانب
المقعر من الكبد فيستفرغ المادة بالمسهل نحو
الامعاء وان حصلت المادة في الجانب المحدب
من الكبد فيستفرغ المادة بالادرار نحو الكليتين
واعلم ان المادة اذا كانت في الانصباب
يجذب من موضع الى موضع آخر وان كان بعيدا
واما اذا حصلت المادة في العضو فان كان
العهد قريبا يجذب من موضع الى موضع قريب
كما يجذب مادة الرحم بالحجامة على الساقين
او الفخذين وان كان العهد بعيدا فيستعمل
المادة من نفس العضو بالاستفراغ كالفصد

الفصل التاسع في الفصد والحجامة اما الفصد
فهو علاج قوى للابدان الدموية ولذوى
الاكل والشرب والعروق المعتادة فصدها
هي عروق المرفق الا ان العلة [illegible] اعلم

الحركة القريبة بين المقعر والامعاء ١٢

اى من اليمين الى اليسار ومن الفوق الى التحت ١٢

اى عند الحصول والانصباب ١٢

اى بنزع كما يفصد العرق الذى تحت اللسان ١٢

هو المستعد للامراض الدموية ١٢

المشاركة بدواء اضعف من الدواء الذى يستفرغ به المادة

حجامت كوه نهادن بر عضو براى خون ١٢

اى القرب في منفذ الدواء ١٢

البدن ففصد القيفال اسرع بالنفع و متى
كان في اسفل البدن ففصد الباسليق اسرع
و اما الاكحل فيجمع منافع العرقين جميعا و اما
الحجامة ففعلها ضعيف بالنسبة الى الفصد
و هو يجذب الدم مما يجاور العضو الذي يحتج
عليه و اقواها حجامة الساقين

الفصل العاشر

في القي و الاسهال و الحقنة اما القي فقد يكون
بالادوية و في استعماله مخاطرة فربما خنق
المستعمل له و قد يكون بالطعام فينقي المعدة
و يجفف ما يجاورها و اما الاسهال فيشترط فيه
تقديم الملينات و السكون بعده و شم الروائح
المانعة من الغشيان مقدمة القي كالسفرجل
و التفاح و ان افرط الاسهال فيتناول ما
يجب و ان شرب الدواء و لم يسهل فالاولى
ان لا يحرك الطبيعة ان امكن و ان لم يحدث
مرضا مخوفا و ان حدث فالاولى ان يبادر
الى الحقنة اللينة و اما الحقنة فانما يستوعب

ما في الباطن

مقاله ثانيه

ما في الباطن و الامعاء من الاخلاط الردية

المقالة الثانية في امراض الراس

و هي تشتمل على ثلثة عشر فصلا الفصل
الاول في الصداع و الشقيقة و الدوار
و هذه العلل اما ان يكون حارة او باردة
اما الحارة فتنقسم الى الدموية و الصفراوية
اما الدموية فعلاماتها حمرة الوجه و العينين
و حرارة الملمس و امتلاء العروق و عظم
النبض و حمرة القارورة و حلاوة الفم و
علاجها الفصد و الحجامة و استعمال الاشياء
البادرة مثل شراب العناب و الاجاص
و التمر الهندي بماء الشعير الابيض و ماء الورد
و غذاء البيض النيمبرشت و اما الصفراوية
فعلاماتها صفرة اللون و حرارة الفم و شدة
الوجع و التهاب الراس و الوجه و حدة
النبض و صفرة البول و علاجها اسهال
الطبيعة بالتمر الهندي و الاجاص و العناب

صداع درد سر
صداع درد نيم سر

التهاب الراس بلوغ گرديدن سر ١٢

والسبستان والترنجبين والخيار شنبر و
تبريد الرأس بماء الورق من الخلاف وماء
الورد والصندل والكافور وشم الورد
والبنفسج والغذاء بماء الشعير واما الباردة
فتنقسم الى سوداوية وبلغمية اما السوداوية
فعلامتها كمودة اللون وغور العينين و
فتور النبض وخضرة البول وحموضة الفم
علاجها اسهال الطبيعة بالاهليلج الاسود
والافتيمون والغاريقون والغذاء بزيرباج
الفروج والفالوذج المتخذ من السمن
والسكر واما البلغمية فعلامتها كثرة النوم و
ثقل الرأس وملوحة الفم وبياض اللون
والقارورة وفتور النبض وعرضه وعلاجها
اسهال الطبيعة بحب الصبر والقوقايا وحب
الشبيار والغرغرة بالايارج الفيقرا و
السعوط بدهن الحل الذي اغلي فيه ورق
مرزنجوش وشم المسك والغذاء بشورباج

العصاف

العصاف **الفصل الثاني** في البرسام وهو ورم
حار في سطح باطن الرأس وينقسم الى دموي
وصفراوي اما الدموي فعلامته حمرة الوجه
وعظم النبض واختلاط العقل والهزال وعلاجه
الفصد قبل الاستحكام واخراج الدم من عروق
الجبهة وبعد الاستحكام تليين الطبيعة بماء
الاجاص والعناب والترنجبين والسبستان
واصل السوس والبنفسج والغذاء بماء
الشعير مع ماء الرمان المز مع خرفة من العدس
المقشر بدهن اللوز واما الصفراوي فعلامته
صفرة الوجه وسواد اللسان وحدة النبض
وشدته ونارية البول والحمى الحادة
وشدة العطش واختلاط العقل والسهر
والهذيان وعلاجه سقي ماء الشعير المطبوخ
مع الاجاص الحامض فاذا افاق العليل
فالخبز بماء الرمان الحامض او بماء الحصرم
ومزورة الاسفاناخ **الفصل الثالث**

في الماليخوليا وهو تغير الظنون والفكر عن المجرى
الطبيعي مع الخوف عن الفساد والفراط
مزاج السوداوي وهو ينقسم الى ما يكون
من خلط حار والى ما يكون من خلط بارد واما
الذي يكون من خلط حار فعلامته حمرة البول
وحدة النبض والسهر والالتهاب والهذيان
والتوثب وكثرة الاضطراب والصياح
والغضب والضرب والقذف وخرق الاثواب
وصفرة اللون ونظره كنظر السباع وعلاجه
ان يصب على رأسه دهن البنفسج والقرع
واللوز والخشخاش مع لبن النساء ويسقى
طبيخ الاهليلج الاسود والافتيمون والغار
يقون والسقمونيا والغذاء بمزورة الماش
بدهن اللوز واما الذي يكون من خلط بارد
فعلامته رطوبة المنخرين وسيلان اللعاب
من الفم وخفة البدن والبول وفتور النبض
وكثرة الهم والفكر والتخيلات الردية

والفزع

الصفراء بعد ان يحترق يصير سوداء ١٢

والفزع والبكاء وحب الخلوة والوحدة وعلاجه
ان يصب على رأسه ماء البابونج ودهن
اللوز ولبن النعاج ودهن الياسمين و
يسقى طبيخ الاهليلج الاسود والافتيمون
والغاريقون مركبا بالخيار شنبر ودهن
الحل والغذاء بشورباج الفراريج فرخ

الفصل الرابع في الصرع يحدث عن سدد
غير تام في مسالك الدماغ فيمنع الروح
النفساني عن النفوذ وينقسم الى بلغمي و
سوداوي اما البلغمي فعلامته بياض اللون
والسمن وكدورة الحواس والحيرة وكثرة
البزاق والمخاط والزبد عند الصرع وبياض
القارورة وغلظها وبطوء النبض واختلاجه
واختلاج الحاجب وحركة اللسان وعلاجه
تنقية البدن والدماغ بحب القوقايا و
حب جالينوس وحب الاصطمخيقون وحب
الافتيمون وينبغي ان ينفخ في الانف الغاريقا

وهو مركب من صبر سقوطري ومصطكي وشحم الحنظل

المسحوق والغذاء بلح الطير البري واما السوداوي
فعلامته الهزال وسواد اللون والتفزع
وطول الصمت والخفقان وتقدح الظنون
الكاذبة وحموضة الزبد وجفاف المنخرين
وعلاجه تنقية البدن بطبيخ الافتيمون و
الغاريقون وايارج روفس وايارج
اركاغانيس والغذاء بشورباجه الفراريج
الفصل الخامس في السكتة وهي تحدث
من بلغم يملاء بطون الدماغ فيمنع الروح
النفساني عن النفوذ على جميع البدن وعلامتها
استرخاء الجسد وتعطيل الحواس الخمس
الظاهرة والغطيط الشديد وعلاجها
ان يفصد القيفال او يحقن بالحقنة اللينة
الحادة وينفخ في انفه كندش والخربق
الابيض والمسك والفلفل والشونيز
والسنبل الفصل السادس في الفالج و
اللقوة والرعشة والتشنج الرطب وهذه

العلل

اعلم ان الفرق بين الموت والسكتة ...

السكتة تعطيل جميع الاعضاء عن الحس والحركة الارادية ١٢

الفالج استرخاء شق من البدن طولا من الراس الى القدم ١٢

المرتعش هو الذي يكون له رعشة
وهي داء يتحرك بها الاعضاء
بلا صنع واختيار

العلل تحدث من استرخاء العصب او ضعفها
من الرطوبة البلغمية او سوء المزاج البارد و
علاجها استفراغ المواد بايارج فيقرا وايارج
لوغاذيا والترياق الفاروق والمعجون البلادري
والغذاء بشورباجه العصافير والشراب العتيق
الفصل السابع في الزكام وهو سيلان الرطوبة
من بطون الدماغ المقدم الى المنخرين فان
كان معه صداع والتهاب الراس وحمرة الوجه
والعين فعلاجه ان يفصد القيفال ويسقى
شراب البنفسج بدهن اللوز وان لم يكن معه
دلايل الحر وكان الذي ينحدر بلغما غليظا
نضيجا اصفر وابيض فنزك حتى ينقطع من
ذاته وان كان ابيض رقيقا فيكمد الراس
بالمناديل المسخنة ويستنشق الرياحين الحارة
الفصل الثامن في اوجاع العين والرمد
وهو ان كان مع حمرة الوجه والعين وامتلاء
العروق فعلاجه فصد القيفال وحجامة النقرة

و نمک سوده و حب الملک و صندل
اینها را به یک کاسه قیماق اندازند
سه روز در آفتاب ماند بعده
روغن او را گرفته بر دمل مالیده شود

و اسهال الطبيعة بطبيخ اهليلج الاصفر و ماء
الفواكه مركبا بالخيار شنبر و السكر و تبريد العين
في الابتداء بان يضع عليه الماء المبرد بالثلج و الجمد
و ماء الورد المبرد بهما و الغذاء بالمزورات
المتخذة بالعدس و الماش المقشرين و دهن
اللوز و اكل الخبز مع ماء الحصرم او ماء الرمان
الحامض و ان لم يكن معه حمرة العين و كانت
الاجفان يلتصق بالليل بعضها ببعض فالعلاج
سقي حب الشبيار و الايارج الفيقرا او يدخل
الحمام كل يوم و الغذاء بالزيرباج المتخذ بدهن اللوز

الفصل التاسع في ضعف البصر و سيلان
الدموع اما ضعف البصر فعلاجه تلطيف الغذاء
و تقوية الدماغ و العين بالطيب الموافق
و شرب الشراب العتيق و ترك الصوم و الجماع
و اما سيلان الدموع فعلاجه تلطيف الغذاء
و الاكتحال بالاهليلج الكابلي او الاصفر و
الطوطياء المسحوقين الفصل العاشر في اوجاع

الاذن

الاذن و هو ينقسم الى ما يكون من دم و ورم
و الى ما يكون من برد و رياح محتبسة فان
كان الوجع من الدم و الورم فعلامته حمرة اللون
و ضربان في الاذن و علاجه فصد القيفال و اسهال
الطبيعة بماء الفواكه و اهليلج الاصفر و الخيار
شنبر و يقطر في الاذن دهن اللوز المطبوخ
بماء الورد و الخل و الغذاء بالمزورات بماء
الحصرم و ماء الرمان الحامض و من الماش
و العدس المقشرين و ان كان من احتباس
البرد و الرياح فعلامته الدوي او الطنين
و علاجه تنقية المعدة بحب الشبيار و القي
و الغرغرة بايارج فيقرا و يقطر في الاذن
دهن الخل قد اغلي فيه ورق المرزنجوش
و الزوفا و البابونج و الشبت و الغذاء
بالاسفيدباجات المتخذة بالتوابل عليه

الفصل الحادي عشر في امراض الانف
فان كان وجع الانف مع علامات الدم فعلاجه

دفع خون بینی هلیله زرد
و معصفر و گل انار برابر
سوده در بینی دمد نفع شود ۱۲

فصد القيفال ثم اسهال الطبيعة بطبيخ الفاكهة
والاهليلج الاصفر والغاريقون والخيار شنبر
والسكر والغذاء بمزورة الماش والعدس المقشر
فان لم يكن مع علامات الدم فعلاجه اسهال
الطبيعة بحب الايارج والغرغرة بالخل و
الخردل واستنشاق المسك المفتوق في الشراب
الطيب الرائحة والغذاء بالزيرباج واما
الرعاف فعلاجه فصد القيفال وشرب الحوم
والريباس بماء الورد ويطلى على الكبد الصندل
وماء الورد المبرد بالثلج ويصب على الراس
ويسعط بماء لسان الحمل والكافور والغذاء
بمزورة العدس **الفصل الثاني عشر** في وجع
الاسنان واللثة وهو ان كان دمويا او
صفراويا فعلاجه فصد القيفال واسهال
الطبيعة بطبيخ الاهليلج الاصفر والخيار شنبر
وان كان بلغميا او سوداويا فعلاجه سقي
ايارج فيقرا وحب القوقايا ويمضمض العليل

نجل طبخ

غاريقون مشتق از غار يا بيت
وغار يا اسم بلديست كه غاريقون
ازانجا خيزد او نر وماده دارد
نيكوتر آن ماده بود سفيد وسبك است ١٢

نجل طبخ فيه الحنظل والعاقرقرحا ويلطف الغذاء
الفصل الثالث عشر في الخوانيق والخوانيق
وورم اللهاة وتنقسم الى دموية وبلغمية
فان كانت دموية فعلامتها الوجع الشديد
في الحلق وضيق النفس والحمى الحادة وعلاجها
اخراج الدم قليلا قليلا في دفعات كثيرة
حتى لا تسقط القوة ثم الحقنة بطبيخ الفاكهة
وورق الخطمي والخيار شنبر والسكر الاحمر
والترنجبين ليجذب المادة الى اسفل البدن
ثم يلين الطبيعة بعد فتح الحلق بماء العناب
المركب بالخيار شنبر والترنجبين والفانيذ
ويسقى ماء العنب بماء الثعلب والخيار شنبر
والغرغرة بماء التين المطبوخ وبلعاب
بزر قطونا وبزر الخبازي الابيض والغذاء
بماء الشعير بالعدس المقشر والخشخاش و
يشرب ماء البطيخ الهندي وان كانت المادة
بلغمية فعلامتها كثرة سيلان اللعاب من الفم

وقلة الوجع وعلاجها الغرغرة بماء العسل الذي
قد جعل فيه الخردل والحقنة القوية واسهال
الطبيعة بعد انفتاح الحلق ليمكن شرب
المسهل بطبيخ الهليلج الاصفر والاسود و
الزبيب والخيار شنبر والفانيذ ودهن اللوز
واما العلق الناشب في الحلق ان كانت ظاهرة
جذبت بالكلبتين المعوجة لذلك وان لم تكن
ظاهرة تجرع العليل خلا شديد الحموضة
والخردل مع قليل ملح حتى ينحدر

المقالة السابعة

في امراض الات الاعضاء من الصدر الى
اسفل السرة وهي تشتمل على ثمانية عشر فصلا

الفصل الاول في السعال وهو ينقسم
الى ما يكون من الرطوبة والى ما يكون من
اليبوسة فان كان من الرطوبة فعلامته
ان لا يكون معه عطش وعلاجه ان يتناول
البنفسج المربى بالسكر مع دهن حب الصنوبر
او دهن الفستق ويمرخ حلقه بدهن السوسن

ودهن الزجبق

مقالهٔ سابعه

والمقعد والعظام

از برای دفع سلفه چهار مثقال نبات سفید
و چهار مثقال زنجبیل پرورده و یکمثقال حرج
و یکمثقال چای آقغو بیرو تا این مجموع را
جوشانیده خورد اینچنین است در روز دویم و سیوم ۱۲
و یکمثقال کوکنار و یکمثقال دانه بهی ۱۲

ودهن الزجبق والغذاء ماء الشعير بالبنفسج
المربى والطرزد وان كان السعال من اليبوسة
فعلامته العطش والتلذذ من النسيم
البارد وعلاجه طبيخ البنفسج والنيلوفر و
دم الاخوين مع الخيار شنبر والفانيذ ودهن
اللوز او شراب الخشخاش الابيض والسپستان
والعناب والبنفسج ودهن اللوز الحلو
والغذاء ماء الشعير المتخذ بالخشخاش الابيض
والسكر ويمرخ صدره بالشمع المصنع بدهن
البنفسج او اللوز

الفصل الثاني في ذات
الرية وهي ورم حار في الرية يحدث من
امتلائها من الدم وعلامته حمى حادة و
ضيق شديد في النفس حتى كانه يختنق فيه
وحمرة الوجه والعين كانهما مصبوغتان
وعلاجه فصد الباسليق او الاكحل واخراج
الدم الكثير حتى يطفي الحرارة ويسقى ماء
الكشك بلعاب بزر قطونا ودهن اللوز

الوجنتين دو رخساره ۱۲

والغذاء بمزورة الاسفاناخ بدهن اللوز و
التوابل الباردة ويطلى على صدره الصندل
والورد والكافور مضروبة بماء الورد المبرد
بالجمد **الفصل الثالث** في السل وذات الجنب
اما السل فهو قرحة في الرئة او الصدر يتبعها
الحمى دقية وعلاجه ان يسقى لبن النساء
والاتان وقرص الكافور ويجتهد في امساك
الطبيعة والغذاء بالفراريج المشوية و
السرطان البحري واما ذات الجنب فهو ورم
في حجاب الصدر او العضل الذي في الحجاب
ويتبعه ضيق النفس وعلاجه فصد الباسليق
واخراج الدم الكثير واسهال الطبيعة
بماء الاجاص الحلو والعناب والبنفسج و
الغذاء بماء الشعير والخشخاش والبنفسج
المربى **الفصل الرابع** في الربو وهو ضيق
النفس عند المشي والحركة من امتلاء قصبة
الرئة من الرطوبات اللزجة وعلاجه

يسقى

مسلول دق رسیده وغایه بیرون کشیده غلاصة اللغات ۱۲

اي في العضلات الخارجة او الباطنة ۱۲

المسلول هو الذي به مرض السل وهو عبارة عن اجتماع المدة في الصدر المدة بالكسر بمعنى ريم وجراحت چلپه ۱۲

و۳

يسقى طبيخ الزوفاء الجبلية وايارج فيقرا و
القي بعد اكل الخردل والعسل والفجل و
السكنجبين والغذاء ماء الشعير بالسكر في
السوداوي والعسل في البلغمي **الفصل الخامس**
في الخفقان وهي حركة اختلاجية تعرض القلب
لدفع المؤذي وهو ان كان مع دلايل الحر
فعلاجه فصد الباسليق الايسر ويسقى اقراص
الكافور بشراب الاترج وبعد تسكين الحرارة
يسقى شراب الاجاص والكابلي المربى بالعسل
وغذاء الفروج بماء الحصرم والزيرباج و
ان كان معه دلايل البرد فعلاجه التفريح
الحار الياقوتي بشراب البادرنجبويه ويسقى
شراب الابريسم والشراب الريحاني والغذاء
بالفراريج المطبوخة بالزيرباج الحلو وان
كان في فم معدته ضعف يسقى اقراص الا
فسنتين وشرابه وان كان الخفقان حادثا
بعقب مرض واستفراغ قوي او اسراف

وتفريحه للقلب ۱۲

في الجماع فيلطف غذائه **الفصل السادس**
في نفث الدم فعلاجه فصد الباسليق ويسقى
اقراص الكهربا بماء ورق لسان الحمل و
بماء الفرفخ ويسقى الطين الارمني بالخل
الممزوج بالماء البارد وتضمد الصدر بالكندر
ودم الاخوين والاقاقيا ويمرخ دهن اللوز
والورد والغذاء بالمزورة المتخذة من
العدس وماء الحصرم وماء السماق والتنقي
بالطين الارمني والطباشير **الفصل السابع**
في ضعف المعدة وهو اما ان يكون من سوء
المزاج البارد او من اجتماع البلغم في المعدة
فان كان من سوء المزاج البارد فعلاجه التدبير
الحار بالزنجبيل والدار فلفل والنانخواه
والمصطكي الرومي من كل واحد خمسة دراهم
معجونة بالعسل المصفى وغذاء الاسفيدباج
والبكر المعمول بالفلفل والدار صيني و
النانخواه والكمون وان كان من اجتماع

البلغم

البلغم فعلاجه القي بعد الطعام بالسكنجبين الذي
قد نقع فيه الفجل والخردل ويشرب عليه الفن
ماء ورق الفجل المعصور ويصبر ساعة
عليه حتى ينحل الطعام وينقطع البلغم ثم
يشرب عليه شربة كثيرة من الماء الحار ثم
يتقيأ ثم يتناول جوارش المصطكي والسفرجل
الفصل الثامن في الغثي وهو اما ان يعرض
بعد الاكل او قبله فان كان بعد الاكل فعلاجه
تقليل الطعام او شراب الميبة المبرد ان كانت
المعدة باردة ورب السفرجل ان كانت حارة
وان كان قبل الطعام فعلاجه القي بماء الفجل
ويسقى رب الرمان المتخذ بالنعناع المربى
الفصل التاسع في المغص وسببه اما رطوبة
لا يقوى الحرارة على تحليلها لقلتها ويتولد
منها رياح وقراقر وعلاجه ان يعطى الكموني
والشراب الريحاني ممزوجا بماء طبخ فيه
الرازيانج والتكميد بالمناديل المسخنة

واستفراغ الرياح بالجشاء بمطبوخ الكندر و
الكمون وورق السذاب **الفصل العاشر**
في الفواق وهو اجتماع اجزاء المعدة
وانقباضها باسرها لدفع الشيء المؤذي
عن نفسها فلا يندفع فيحدث الفواق وهو
لا يخلو اما ان يعرض من الحركة بعد الاكل
او حال خلاء فم المعدة عن الطعام فان عرض
من الحركة بعد الاكل فعلاجه السكون والسهر
بعده ومضغ النعنع والعلك والكشنيز و
السنبل ومص الرمان الحلو والسفرجل الحلو
وان كان الفواق حال خلاء المعدة من
الطعام فاما ان يكون بعقب الاستفراغ او
الحمى الحادة او لا يكون فان كان عقيب ذلك
فليتجرع العليل دهن اللوز او دهن البنفسج
وان لم يكن بعقيب ذلك فالعلاج حب الشبيار
وايارج فيقرا او سقي السكنجبين والجلنجبين
العتيق بماء الانيسون والمصطكي وتلطيف الغذاء

الفصل

بطبيخ الافسنتين والفودنج لتقوية المعدة وتقطيع البلغم ١٢

قال النبي عليه السلام الكماة ... الكماة كرم كردن عضو برلته والكي داغ كردن ١٢

الفصل الحادي عشر في الهيضة والاسهال
اما الهيضة في المعدة فسببها سوء الهضم وفساد
الغذاء فتطلب المادة الصفراوية النارية
منها العلو فيندفع بالقيء والبلغمية الارضية
منها السفل وعلاجها بان ينحدر الغذاء الى
السفل مثل الماء الفاتر والجلاب ودهن اللوز
ثم شراب الحصرم وشراب الريباس وشراب
الرمان واما الاسهال فان كان مائيا يخرج
مختلف اللون ولم يكن معه تقطيع وكان العهد
بشرب الدواء المسهل بعيدا ان لا يحبس ذلك
ما لم يحدث ضعف بين وان كان مع التقطيع
ولم يكن في البطن قراقر ولا رياح وكان معه
العطش فيحبس بمخيض البقر مع الكعك
المسحوق او بماء سويق الشعير قد طبخ فيه
السفرجل وان كان مع القراقر والرياح و
لم يكن معه العطش فعلاجه سقي بزر المرو
المقلوة المسحوق والمصطكي المسحوق

ای فم المعدة ١٢

بان يكون بعضه اصفر وبعضه ابيض وبعضه احمر ١٢

فتوح الاخلاط البارده ١٢

بماء الرمان والسفرجل **الفصل الثاني عشر** في
الزحير وهو ازعاج البطن ازعاجا متواترا
مع خروج رطوبات بلغمية ذات رغوة قليلة
المقدار فان لم يكن معه دم فعلاجه ان يشرب
دهن النسرين بثلاثة دراهم مركبا من حب
الرشاد المقلو ويطعم الزبيب والخردل
ولب مغز الجوز بالخبز وان كان معه دم
فيسقى دهن الورد بثلاثة دراهم من بزر
الشاهسفرم المقلو ويطعم من صفرة البيض
المشوي **الفصل الثالث عشر** في القولنج
وهو قد يكون من بلغم لزج وريح غليظة
وقد يكون بيبس الثفل من اغذية يابسة
فان كان من البلغم اللزج والريح الغليظة
فعلاجه يسقى الايارج الفيقرا بدهن حب
الخروع المصبوب على ماء الخيار شنبر و
الفانيذ الاحمر والغذاء بماء اللحم المطبوخ
بالخبز وان كان مع اليبس فعلاجه ماء التين

وعلاج القولنج مطلقا ان يبدء بالحقن متدرجا من اللينة الى الحادة حتى لا يحتاج الى شئ مسهل ١٢

مع الخيار شنبر

مع الخيار شنبر والفانيذ الابيض ودهن اللوز
والغذاء بمرق الاسفيدباج المطبوخ مع اللحم
الفصل الرابع عشر في الديدان المتولدة في
البطن وعلامتها صفرة اللون وسيلان الرطوبة
من الفم ووجع البطن والغثيان وعلاجها
يسقى الايارج المركب من الافسنتين وشحم
الحنظل وحب النيل والبرنج الكابلي وتلطيف
الغذاء **الفصل الخامس عشر** في وجع الكبد
وهو ان كان مع حمرة اللون وامتلاء البدن
من الدم فعلاجه ان يفصد الباسليق ويسقى
عصير الهندباء بالسكنجبين البزوري ويطلى
على الكبد صندل الابيض مع ماء الورد و
الكافور ويسقى العليل ماء الشعير والسكنجبين
ويطعم ماء الحصرم بالخبز وان كان مع بياض
اللون وقلة العطش فعلاجه ان يسقى
العليل الاحرد سيا في يوم درهم بالماء الحار
والبزور ودهن اللوز المر والغذاء

لحم العصافير والطير البري **الفصل الحادي عشر**
في الاستسقاء سببه برد الكبد وانواعه ثلثة
الطبلي وهو الذي اذا قرع البطن جاء صوته
كصوت الطبل والزقي وهو الذي يكون
البطن فيه كالزق المنفوخ واللحمي وهو الذي
يكون البدن فيه ورمًا رخوًا ينختم بالاصابع
وعلاجه في اول الاحوال للنوعين الاولين
بالقيء واما للنوع الثالث بالفصد واما بعد
الاستحكام باسهال الطبيعة بالاهليلج الاصفر
والغاريقون والخيار شنبر وماء الترنج
والطرخشقوق وهي ضرب من الهندباء البري
مرة بعد اخرى **الفصل الثاني عشر** في وجع
الطحال وهو ان كان مع سواد اللون و
صبغ البول الى الحمرة فعلاجه فصد الاسليق
من اليد اليسرى ويسقى عصير ورق الجلنار
مع السكنجبين البزوري وان كان معه
كمودة اللون وخضرته وكانت المعدة ضعيفة

والضمد

والضمد دائما فعلاجه يسقى الاياريج الفيقرا
وتلطيف الغذاء وادرار البول بماء الاصول
والبذور الحارتين والشراب العتيق وتضميد
الطحال باصل الكبر المدقوق المغلول مع الخل
والتين المدقوق معجونًا بالخل الثقيف
الفصل الثالث عشر في اليرقان اذا اصفر
جلد الانسان وحدقتاه بعد ادمان الاطعمة
الغليظة ولم يكن به حمى فهو اليرقان وسببه
اما دفع الطبيعة واما سوء المزاج الحار
يحدث في المرارة او الطحال او سدد الكبد
فان كان معه دلايل الحرارة فعلاجه يسقى
ماء الهندباء والرازيانج ثم طبيخ الاهليلج
الاصفر والزبيب والخيار شنبر والغافث
والغاريقون والغذاء بالسكباج الحامض
وان لم يكن معه دلايل الحرارة الظاهرة
فعلاجه ان يسقى ماء حب الغافث ليالي
متواترة ويدخل الحمام ويشم الخل لينقي حدقتاه

مقالة ثامنة

المقالة الثامنة في امراض بقية الاعضاء
وهي تشتمل على سبعة فصول الفصل الاول
في وجع الكليتين اذا عرض وجع في الكلى و
كان في البول حمرة فعلاجه ان يفصد الباسليق
ويسقى السكنجبين مع بزر قطونا وبزر الخيار
وبزر القثاء مقشرة فان لم يكف وان كان
بلا حمرة فيسهل الطبيعة بماء الفاكهة والخيار
شنبر والفانيذ الابيض وان بال دما فيسقى
ماء الفرفخ والطين الارمني ودم الاخوين
والكندر والخشخاش وبزر الفرفخ وان كان
في البول رمل فيدل على حصاة فيسقى
نخالة الكندر والكرفس وبزر البطيخ و
بزر الرازيانج والغذاء بزورة الماش و
العدس وان حدث سلسلة البول فيسقى
سويق الشعير بالماء البارد ويطعم السمك
الطري الفصل الثاني في امراض المثانة
اذا تولدت الحصاة في المثانة فعلاجه ان

يسقى

يسقى الفانيذ بطبيخ النانخواه وبزر الكرفس
والرازيانج وبزر البطيخ بماء السكر والغذاء
بماء الحمص بالشبت والكمون ودهن اللوز
وان حدث تقطير البول فان لم يكن مع دلايل
الحر فيسقى البنجنيا والاطريفل الصغير و
الخندريقون وفي الشتاء معجون البلادر ومعجون
الفلجنوش ويطعم الخبز باللوز وان كان مع
دلايل الحر فعلاجه علاج الكليتين مع دلايل الحر
الفصل الثالث في امراض المقعدة اما
الوجع والضربان فيها انما يعرض من ورم حاد
فعلاجه ان يقعد العليل في ماء قد طبخ فيه البنفسج
وقشور الخشخاش والشعير المقشر المدقوق
وورق الخطمي وورق اللوبيا وتضميد الموضع
بصفرة البيض ودهن الورد واما الباسور
فهو اجسام يحدث في المقعدة من فساد الاغذية
ويكون داخل الشرج وخارجه فان كان مع
سيلان الدم ودلايل الحرارة فعلاجه يسقى

اقراص الكهرباء واقراص الجلنار وان لم يكن
مع سيلان الدم ودلايل الحرارة فعلاجه سقي
حب المقل والاطريفل الكبير وغذاء الاسفيذباج
وبهم بالكراث

الفصل الرابع في خروج الماء من

القضيب فان كان حدوثه من ضعف مواضع
المني فعلاجه بالاطريفل والمعجون بالحلتيت
المطبوخ بالبلادر والغذاء المسخن وان
كان من حدة المني فعلاجه سقي البزور
الباردة بالمخيض والغذاء المبرد والشراب المبرد

الفصل الخامس في امراض الانثيين

اما الورم الحادث فيهما فعلاجه في اول الامر
ان يفصد الباسليق ويطلى الموضع بالصندل
والكافور بماء الورد ثم اسهال الطبيعة
باقراص البنفسج واقراص البرمكية وتضميد
الموضع بدقيق الباقلاء وشحم [illegible]
والغذاء بماء الحمص بدهن اللوز

الفصل السادس

في الفتق وهو نزول بعض الامعاء والرياح

الغليظة

الغليظة الى كيس الانثيين لانه تابع المجاري فينبغي
ان يشد المجرى بعصابات ويشد شدا وثيقا فيه
ويتعهد عهد العليل بالسجزنيا ومعجون الفودنج

الفصل السابع في افراط الطمث وضعف

الباه اما افراط الطمث فعلاجه فصد الباسليق
واسهال الطبيعة بحب الاصطمخيقون والغذاء
بالملينات والزيرباج واما ضعف الباه
فان كان ذلك بالمحرور فيسقي المخيض الدسم الحلو
واللبن بالسكر والترنجبين ويطعم السمك
الطري المقلو حارا وان عرض ضعف الباه
بالمبرد فيسقي الزنجبيل المربى والهنديقوق
ويطعم البيض النيمبرشت مع دار فلفل
والعصافير المقلوة ويتعهد بالشراب العتيق

الفصل الثامن في النقرس ووجع النسا

ووجع المفاصل والحدبة وسبب هذه العلل
واحد وهو وقوع النزلة الا ان النزلة
اذا وقعت في مفصل ابهام القدم كان نقرسا

وان وقعت في مفصل الورك كان عرق النساء
وان وقعت في المفاصل مطلقا كان وجع المفاصل
وان وقعت في مفاصل فقرات الظهر كان حدبة
ولا يخلو اما ان يكون مع دلايل الحرارة او دلايل
البرودة فان كانت مع دلايل الحرارة فعلاجه
فصد الباسليق ويسقى طبيخ الاهليلج الكابلي
والسورنجان والسناء المكي وان ترجح ويجب
فيه تلطيف الغذاء والاحتراز عن الجماع
وعن اللحوم وغذاء المزورات بماء الحمص
وان كانت مع دلايل البرودة فعلاجه القي
في كل اسبوع مرتين متواليتين عن غير حفظ
دور بعد الطعام المقطع للبلغم ثم يسقى حب
الاسطمخيقون واستعمال الحقنة الحادة و
الغذاء بماء الحمص بدهن اللوز **الفصل الثالث**
في الدوالي وداء الفيل اما الدوالي فهو عروق
غلاظ ملتوية تظهر في الساق بسبب دم السوداء
ينصب اليها وعلاجه ان يبدء بفصد الباسليق

ثم اسهال

ثم اسهال الطبيعة بما يخرج السوداء واما داء
الفيل فهي علة يعظم فيها الرجل ويغلظ بسبب
مادة غليظة بلغمية او سوداوية ينصب الى
الرجل وعلاجه القي مرة بعد اخرى ثم اسهال
الطبيعة بحب السورنجان مرات متواليات
وتلطيف الغذاء بماء الحمص وايارج الفيقرا

مقالة سابعة

المقالة السابعة في العلل الظاهرة في ظاهر
الجلد والحميات وهي تشتمل على ثمانية فصول
الفصل الاول في السعفة وسببها تكاثف
المادة الرطبة في ظاهر الجلد وعلاجها الفصد
وتنقية البدن بالاهليلج والافتيمون ومطبوخ
ان ترجح بالاهليلج الكابلي واصلاح الغذاء
ويطلى الموضوع بدهن الخل والشمع والغذاء
بالخبز الابيض واللحم الخفيف **الفصل الثاني** في
البهق والجرب اما البهق فعلاجه القي بعصير
الفجل والسكنجبين العسلي وان لم يكف فيسقى
شربة ايارج لوغاذيا او من ايارج

سورنجان بیخ بای چکک ۱۲

ای علاج البهق مطلقا ۱۲

علاج البهق ان يؤخذ بزر الفجل وبزر
الجرجير والكندس وشيطرج وشحم الحنظل
وحاذريون وخردل وسقمونيا بالسوية و
يعجن بالخل ويطلى بها باختيار الطبيب الحاذق ١٢

جالينوس وتلطف غذائه ويحترز عما يوجد
البلغم والسوداء واما الجذام فعلاجه الفصد
من القيفال ثم اسهال الطبيعة بما يخرج
السوداء مرة بعد اخرى ويطلى جيده كل ليلة
بترياق الافاعي منقوعا بالشراب ويسقى
اللبن الحليب ويسعط في كل يوم بدهن البنفسج
ودهن القرع والغذاء بالاسفيدباجات

الفصل الثالث في الحكة والجرب فان كان
مع دلايل الدم فعلاجه الفصد واسهال
الطبيعة بحب الصبر والاهليلج الاصفر والورد
والمصطكي والغذاء بالخبز الابيض واللحم الخفيف
كلحم الفروج ويحذر الشراب والجماع ويكثر الحمام
بعد التنقية

الفصل الرابع في الشرى والحصف
اما الشرى فعلاجه طبيخ الاهليلج الاصفر واما
الحصف فسببه ملوحة العرق مع قلة الاغتسال
بالماء الحار ويحدث ذلك في الهواء والبلد
الحارين وعلاجه ان يسهل الصفراء ويلزم

العليل

٧٤

العليل المواضع الباردة ويطلى الموضع ببزر
البطيخ المقشر المسحوق بماء الورد ودقيق الشعير

الفصل الخامس في الحصبة والجدري والثآليل
اما الحصبة والجدري وسببهما واحد فعلاجهما
سقي ماء الشعير بالسكر وسقي ماء الرمان الامليسي
بدهن الورد وسقي سويق الشعير بالماء البارد
والجلاب ويسقى بعد تليين الطبيعة بماء الشعير
بالطباشير المعمول ببزر الحماض ثم ماء عنب
الثعلب بالسكر واما الثآليل فعلاجه طبيخ الافتيمون
وسقي لوغاذيا وايارج فيقرا

الفصل السادس
في الاورام اذا لم يكن الورم الحار في عضو
مجاور للاعضاء الرئيسة كابط الايسر المجاور
للقلب وخلف الاذنين للدماغ والاربية للكبد
فيجب ان يبدء في علاجه بالرادعات المعرفة
ثم يدرج في خلط المحللات بها الى وقت
الانتهاء ثم يقتصر على المحللات الى عند انحطاط
الورم وهي اما الدموي او الصفراوي او

دواء الشته پنج گلگره و پنج هزار
اسپغول و غوزه چهار مثقال ...

السوداوی او البلغمی اما الدموی فعلامته
حمرة اللون وحرارة الملمس وحرقة اللون
وانتفاخ الوجه ثم الضربان واما الصفراوی
فعلامته حرقة وزيادة حرارة فی الملمس
وصفرة اللون وعلاجه فی النوعين المذكورين
الفصد او الحجامة ثم اسهال الطبيعة بطبيخ
الاهليلج وماء الفواكه ان كان فی البدن
اخلاط غليظة ثم يطلی الموضع بالاطلية
المبرودة وان كان سوداويا فعلامته صلابة
الموضع وبرودة الملمس وسواد اللون وعلاجه
اسهال الطبيعة بما يخرج السوداء وان
كان الورم بلغميا فعلامته ان يكون رخوا
بحيث يدخل فيه الاصبع ويكون ابيض اللون
وبارد الملمس وعلاجه اسهال الطبيعة بما يخرج
البلغم **الفصل السابع** فی السرطان والخنازير
اما السرطان فهو ورم صلب له اصول كثيرة
وعلاجه الفصد من الاكحل واسهال المتواتر

بطبيخ

طلاء آنچه رقيق القوام بر بدن مالند
ضماد آنچه غليظ القوام بر جراحت بندند

بطبيخ الافتيمون وليحذر عن الاغذية الحارة
والمتولدة للسوداء كالعدس والباذنجان
والغذاء بلحم الحملان والدجاج المسمن والشراب
الرقيق واما الخنازير فسببها سوء الهضم والتخمة
وعلاجها ترك العشاء وتقليل الغذاء وتعديل
شرب الماء ثم اسهال الطبيعة بما يخرج البلغم
الغليظ كالايارجات واصلاح مزاج الدماغ
بالمعاجين المقوية وطلی العضو العليل
بالمحللات والمنضجات **الفصل الثامن** فی
الحميات الحمی حرارة غريبة اما ان يكون قصيرة
الزمان او طويلة الزمان فان كان الاول فهی
حمی يوم وان كان الثانی فاما ان يكون مادية او
لم يكن مادية فان لم يكن مادية فهی حمی الدق
التی تعرض فی الاعضاء الاصلية وهی العظام
واللحم والعصب فان كانت مادية فمادتها لا يخلو
اما ان يكون داخلة العروق او خارجة العروق
فان كانت المادة داخلة العروق فينقسم الی

بهی را با هم اهای شیرنی
در هر چه جوش نده بخورد
درون زور را سود داد ۱۲

دوای خارش گوگرد
وخاکستر لته کبود
وروغن اینها را جوشاند
و مالد به شود ۱۲
با هم اهای داروی که ۱۲

دموية وصفراوية وبلغمية وسوداوية وان
كانت خارجة العروق فينقسم الى صفراوية
وبلغمية وسوداوية واما حمى اليوم فهي التي
تحدث من الجلوس في الشمس والمشي فيها و
في شميم السموم ايام الصيف او تحدث من اكل
الاغذية الحارة او من الغضب الشديد او
التعب وعلاجها الاشربة الباردة والربوب
الباردة والممزوجة بالماء المبرد بالثلج وينبغي
ان يدخل الحمام المعتدل بعد زوال الحمى ويغتسل
بالماء الفاتر وتلطف غذائه يوما او يومين و
اما حمى الدم فهي المطبقة والدائمة وحدوثها
اما من عفونة الدم واما من كثرته وغليانه و
علاجها الفصد واخراج الدم الكثير وتبريد
المزاج بماء الرمان الحامض مع السكر للتعديل
ومع ماء الشعير وان كانت الطبيعة يابسة
فيسقي ماء الاجاص والعناب والقرع والتمر
الهندي بالطبرزد مع السكر الكثير او بماء الشعير

كشراب الليمو والنارنج وشراب الصندل والتمر الهندي والسكنجبين ۱۲

بيان مصري ۱۲

به دو خشک بیت بهتر آن فربه و تر نی
و چه نک بود صفرا را دفع کند ۱۲

مع الرمان

٥٤

مع الرمان الحامض والغذاء بزورة الماش
والقرع بدهن اللوز وان كانت الطبيعة
معتدلة فالغذاء العدسية الحامضة وماء
المقرع بدهن اللوز واما حمى الصفراوية في
داخلة العروق فهي المحرقة وعلاجها الفصد
واخراج الدم بقدر الحاجة واسهال الطبيعة
بالاجاص والتمر الهندي والشيرخشت ويلزم
العليل اقراص الكافور سحرا او ماء الشعير
عند طلوع الشمس واما حمى الصفراوية في
خارجة العروق فينقسم الى خالصة وهي التي
لا تتزيد نوبتها على اثنى عشر ساعة وهي الغب
الدائرة والاخر خالصة وهي التي تتزيد نوبتها
على اثنى عشر ساعة وهي شطر الغب وعلاج
في النوعين الفصد والقي وقت النوبة بالماء
الفاتر والسكنجبين والاسهال بماء الفواكه
والتمر الهندي والخيارشنبر ونحو ذلك وفي
يوم الراحة يعطى ماء الشعير غدوة وعشيا

غير معتدلة ۱۲

من البقال ۱۲

لانها تنوب يوما ويوما لا ۱۲

غب عقب وآن تب كه روزى آيد وروزى نيايد خلاصة اللغة

ای الغب شطر ها وجزءها ۱۲

كماء الرمانين ۱۲

واما حمى البلغم داخلة العروق فعلاجها الفصد ثم الاسهال
بما يخرج البلغم والغذاء ماء الشعير غدوة وعشيا واما
حمى البلغم خارجة العروق فعلاجها تنقية المعدة
بالقئ بالفجل والسكنجبين البزورى واكل الجلنجبين و
الغذاء ماء الشعير وماء الحمص بدهن اللوز واما
حمى السوداوى خارجة العروق وداخلتها فهى
حمى الربع فيجب ان يراعى فيها حفظ القوة لينتهى
المنتهى فانها من الامراض المزمنة وما لم يظهر علامة
النضج فيغتذى المريض بالفراريج ويسقى يوم النوبة
بالسكنجبين بالماء الفاتر ويمنع العليل عن الغذاء
قبل النوبة واذا ظهر آثار النضج وجب ان يسقى
طبيخ الاهليلج الاسود الهندى مع خيار الشنبر و
الترنجبين ويجب ان يكون العناية مصروفة بادرار
بوله بماء الكرفس والرازيانج واذا انقضت الحمى
فيلزم العليل حب الغافث ويطعم الفراريج اما
الحمى المركب فهى التى متى اختلف ادوارها واختلف
حال المحموم حتى يكون يوما اصلح ويوما افسد

واختلف

جوز القى ثمره درخت ایست بقدر درخت فندق
جوز بوا جوز الطیب گویند معده را قوت دهد
جوز هندی نارگیل خوانند بهتر آن سفید بود
طبیعت آن به گرم وخشک است ۱۲

جوز السرو بار درخت سرو است
جوز الطرفا بغاری است گز مازک گویند
جوز ماثل شیرازی کوکنار گویند
طبیعت آن به سرد خشک است ۱۲

مزمن مرضی دیرینه کنز

غافث نباتی است خاردار ورق آن مثل ورق شهدانه بود گل وی بگل نیلوفر ماند مستعمل کلش بود گرم خشک است ۱۲

بعد النضج التام لئلا يخرج الرقيق ويبقى الغليظ ۱۲

والمراد بالدور ههنا یوم زمان ابتداء او النوبة الى زمان تركها ۱۲

مقاله عاشره

واختلف العلامات والدلايل فعلاجها اختلاف
الادوية بحسب الاعراض الظاهرة واما حمى الدق
وهى التى تثبت اولا بالاعضاء الاصلية ومن
شانها ان تحدث عقيب حميات متطاولة وعلامتها
ذوبان اللحم وسقوط القوة ودقة الصوت وغور
العينين وحمرة الوجنتين عند الاكل وعلاجها ان
يلزم العليل ماء الشعير مع السكر والترنجبين ودخول
الحمام كل يوم والسكون فى الهواء البارد الرطب
والجلوس فى الماء الفاتر ويلزم التمريخ بدهن
البنفسج ولتوضع على صدره دايما خرقة مبلولة بماء
الورد الذى حل فيه الصندل والكافور مبردا
بالثلج والغذاء بالسمك الطرى المشوى والجبين
الابيض والقثاء والخيار شنبر ولمعالجات
اخر تعلم من رتبة هذا المختصر

المقالة العاشرة

فى قوى الاطعمة والاشربة المالوفة والمانوسة
وهى تشتمل على ثلثة عشر فصلا الفصل الاول
فى الحبوب وطبايعها الاول فى الحنطة وهى حارة

عنب الثعلب نباتی است که انگور سگ گویند بهتر آن زرد بود سرد و تر است ۱۲

ملایم شدن ۱۲

ای التجاوز عن الحد ۱۲

ای كثرة الاستعمال ۱۲

وبيان قواها ۱۲

رطبة في الدرجة الاولى والشعير باردة رطبة في
الدرجة الاولى وهي اقل غذاء من الحنطة الجاورس
بارد يابس في الدرجة الاولى الحمص حار رطب
في الدرجة الاولى العدس بارد في الدرجة الاولى
ويابس في الثانية الباقلاء بارد يابس في الدرجة
الاولى الحلبة حارة في الدرجة الثانية ويابسة
في الاولى الماش بارد رطب في الدرجة الاولى
اللوبيا حار رطب في الدرجة الاولى الارز
حار قابض في الدرجة الاولى السمسم حار رطب
في الدرجة الاولى الخشخاش بارد رطب في الدرجة
الاولى ويابس في الثانية بزر الكتان حار يابس
لين في الدرجة الاولى وقيل بارد الشهدانج
حار يابس في الدرجة الثانية

الفصل الثاني

في اللحم والبيض ولحم الغنم حار رطب ما خلا التيس
فانه بارد يابس ولحم البقر بارد يابس ولحم العجل
معتدل ولحم الحيوان البري اجود وايبس من
لحم الحيوان الاهلي ولحم العصافير حار يابس سريع

الانهضام

ال

الانهضام ولحم الطير المائي ارطب وابرد من لحم
غيره من الطيور ولحم السمك الطري بارد رطب سريع
الانهضام ولحم الطير المائي المتولد كالبط ابرد
وارطب سريع الانهضام واما البيض فصفرة
بيض الدجاج حارة رطبة وبياضه بارد وكل بيضة
فقوتها تناسب ما بيضها

الفصل الثالث

في اللبنيات الالبان كلها باردة رطبة الا الان
البان البقر ابرد وارطب من البان الغنم السمن
حار رطب لين الزبد اقل حرارة الجبن الطري
بارد رطب والجبن العتيق حار يابس

الفصل الرابع

في البقول الكراث حار يابس
في الثانية الجبس بارد رطب في الثانية الثوم
حار يابس في الدرجة الثانية البصل حار رطب
في الثانية الاسفاناخ معتدل الحر والبرد
الكرفس حار يابس في الثانية والطرخون و
النعناع حاران يابسان في الاولى السلق بارد
رطب الكزبرة باردة رطبة الجرجير حار يابس

قال النبي عليه السلام كل مسكر حرام الا اللبن الرائب صدقة

الكراث بالفتح زردبه ١٢

العتيق قديم ١٢

قال النبي عليه السلام من اكل البطيخ فطرح قشره في تحت الرجل فهو ملعون في الدنيا والآخرة لان المكتوب في قشره لا اله الا الله محمد رسول الله طرف كل خربوزه را آنحضرت بوى كردن و طرفى ديگر اورا ابوجهل بوى كرد وخربوزه را نشانى كردن ومشت زدن وبال ١٢

في الثانية الباذروج حار رطب الشبث حار يابس
الهندبا بارد يابس ورق حب الرشاد وورق
الفجل حاران يابسان في الاولى الفرفخ بارد
لين الفودنج حار يابس الحماض بارد يابس
الكشوث حار يابس الباذنجان حار يابس في
الثانية البقلة اليمانية باردة رطبة اللبلاب
الربيعي بارد رطب والخبازي منه حار يابس
والقرع بارد رطب واما اصول البقول الهليون
حار رطب وينفخ الصدر والفجل حار يابس
قطاع البلغم الكرنب والكراث نفاخ و
الجزر حارة يابسة بطئ الانهضام الشلجم حار
رطب سريع الانهضام نفاخ **الفصل الخامس**
في الفواكه اما الرطبة فالعنب والرطب حار
رطب مسهل للطبيعة التين الرطب والجوز
حار رطب الرمان الحلو معتدل الحرارة و
الرطوبة والحامض بارد يابس العناب
حار رطب مسكن للدم الخوخ بارد رطب

الكمثرى

فرفخ بقلة الحمقاء ١٢
لفت شلغم ١٢
شلجم شلغم ١٢

الكمثرى والسفرجل باردان يابسان مقويان
للمعدة الاجاص بارد رطب ملين للطبيعة
المشمش بارد رطب التفاح بارد يابس
وقيل بارد رطب مقو للقلب البطيخ الحلو
حار رطب وغير الحلو بارد رطب التوت الاسود
بارد لين والاسود الحامض منه بارد رطب
نافع للخناق والابيض منه معتدل الحرارة
القثاء والخيار باردان رطبان واما الفواكه
اليابسة فالعناب معتدل الحر غليظة منه
السبستان حار رطب باعتدال اللوز الحلو
حار لين باعتدال الفندق معتدل الحرارة
الجوز حار يابس الخوخ معتدل الحر المشمش
الحلو معتدل الحر والحامض منه بارد الفستق
حار يابس الزبيب حار لين الزيتون الاسود
حار يابس والابيض منه بارد يابس **الفصل السادس**
في الرياحين الورد بارد قابض السوسن
حار يابس النرجس حار لين البنفسج بارد لين

اليابسين يعني اليابس وايضا ويجوز ان يكون اليابس واليابسين

المرزنجوش حار يابس النمام حار يابس النسرين
وان ينفرح مايلان الى الحر واليبس الخزامى
حار يابس الخطمي حار يابس الغلنجمشك حار يابس
الجيري معتدل الحر اللفاح بارد رطب
مخدر الجلنار معتدل الحر الياسمين الاصفر
حار يابس والاخضر بارد يابس والابيض
معتدل الحر الآس حار يابس قابض
البابونج حار يابس الكادي الابيض بارد
يابس **الفصل السابع** في الادهان دهن
الحل ودهن اللوز معتدلان للحر واليبس
دهن الجوز حار يابس دهن اللوز معتدل
الحر والبرد دهن بزر الكتان حار يابس
قابض دهن الزبيب بارد يابس قابض
دهن البنفسج معتدل البرودة والرطوبة
دهن الورد بارد يابس قابض دهن
الياسمين والنسرين حاران يابسان
دهن الخلاف معتدل الحر والبرد دهن

الخشخاش

٣١

الخشخاش بارد مخدر دهن الشهدانج حار
يابس دهن الخردل حار يابس دهن الفستق
حار لين دهن النيلوفر بارد رطب دهن المرزنجوش
حار يابس دهن البلسان حار يابس دهن
النرجس حار لين **الفصل الثامن** في الطيب
المسك قوي الحرارة واليبوسة والعنبر اللين
حرارة ويبسه منه العود الهندي معتدل
الحرارة السك حار يابس الكافور يابس بارد
بافراط وهو مركب من الجوهرين احدهما بارد
والآخر يابس الصندل معتدل البرد الزعفران
حار يابس القسط حار يابس القرنفل حار يابس
لين الجوز بوا حار يابس لين السك بارد يابس
السنبل معتدل الحر واليبس البسباسة
حار لين القاقلة وهو ان يكون صغيرا وكبيرا
حارة يابسة لينة **الفصل التاسع** في التوابل
الكزبرة اليابسة معتدلة البرد واليبس
الصعتر والكمون والكرويا والنانخواه والشونيز

والفلفل والدارجيني والزنجبيل والخولنجان
والانجدان كلها حارة يابسة الخردل حار يابس
منق للبلغم السماق والبصل والترنجبين باردة
يابسة **الفصل العاشر** في المعاجن الخل بارد
يابس المري حار يابس الثوم المربى بالخل معين
على الهضم قليل الحرارة وكذا البصل المربى بالخل
العتيق والكرفس حار لطيف ادرار للبول
الانشتر غاز حار غليظ **الفصل الحادي عشر**
في الانبذة والاشربة والربوب اما الانبذة
فنبيذ العنب حار رطب والعتيق حار يابس
ونبيذ الزبيب معتدل الحرارة والرطوبة
ونفاخ ونبيذ التمر والآس حارين واما
الاشربة والربوب فالسكنجبين السكري البزوري
بارد نافع للمعدة ناقع للبلغم والسكنجبين
المتخذ من الاصول والبذور وهو اكثر
حرارة وشراب البنفسج معتدل الحر والبرد
ورب التفاح والسفرجل باردان عاقلان

للبطن

قال النبي عليه السلام الورد الابيض خلق من عرقي والاحمر من عرق جبرئيل والاصفر من عرق براق

عدل

للبطن ورب الحصرم بارد مسكن للعطش
ورب الرمان الحلو حار رطب جيد للمعدة
ومسكن للغثيان والعطش ورب التوت
بارد مطلق للطبيعة جيد للحرارة نافع للخناق
الفصل الثاني عشر في الانتخاب الجلنجبين
والغلنجبين والسكر مقوية للمعدة ومسخنة
لها والعسل اقوى حرارة منه البنفسج المربى
معتدل الحر والبرد ملين للبطن نافع للسعال
والصدر والدماغ الزنجبيل المربى بالعسل
مسخن للمعدة الاهليلج الكابلي المربى بالعسل
مقو حافظ للشباب مقو للمعدة والسفرجل و
التفاح المربيان مقويان للمعدة حارتان
جابستان لاسهال الصفراوي الاترج المربى
مسخن للمعدة **الفصل الثالث عشر** في احوال
الطبيخ والاسفيدباجات ملينة والطاهيات مجففة
والمركب منهما مثل الزيرباج معتدل واللبنيات
باردة غليظة والمتخذ من المياه المعتمرة

١٨

بعلة الحمقاء بغاريبى خوفه خوانند
طبيعت آن سرد وتر است نزف
الدم را نافع بود بلوط معروف
بود طبيعت آن سرد وخشك است ١٢

كماء الحصرم والرمان والسماق والتفاح فقوتها
مثل قوة عصارتها واما الحلوانيات فالعسل
معين على الهضم مفتح للمعدة والمعجنى غليظ
مولد للسدد تمت هذه النسخة في علم الطب
المسماة بقانونچه من مصنفات محمود بن محمد
الجغميني في يوم الاربع من شهر رمضان سنة ١٢٧٥
بود كه تحرير يافت از دست ملا محمد صالح بن
ملا محمد نظر توركمن لب آبى در توابع كرمنه
غفر الله ذنوبهما وستر عيوبهما اللهم اغفر لي
ولوالدي ولاستاذي ولجميع المؤمنين و
المؤمنات والمسلمين والمسلمات

تمت الكتاب بعون
الملك الوهاب ١٢٧٥

فرد بيت
ضيغم دران ديم تختص اجب قران
نان نوار حمت يغ ازى ادان

ولو ترى اذ المجرمون
ناكسوا رؤسهم عند ربهم ١٢

سلام كه پيشى از سواد ديده گريان
ولا دشى از دل پر خون عاشقان
والوشى از آه درد سوز ناك
وميمشى از محبت چشم نمناك

كتاب الطرح و درمان و البهاق و [illegible]
[illegible]
[illegible] على الاعظم [illegible]
[illegible]
[illegible] مصنفات محمود بن محمد
الجغميني في يوم الاربعاء من شهر رمضان سنه
[illegible]
[illegible] در [illegible]
[illegible]
والوالدين [illegible] و لجميع المؤمنين و
المؤمنات و المسلمين و المسلمات
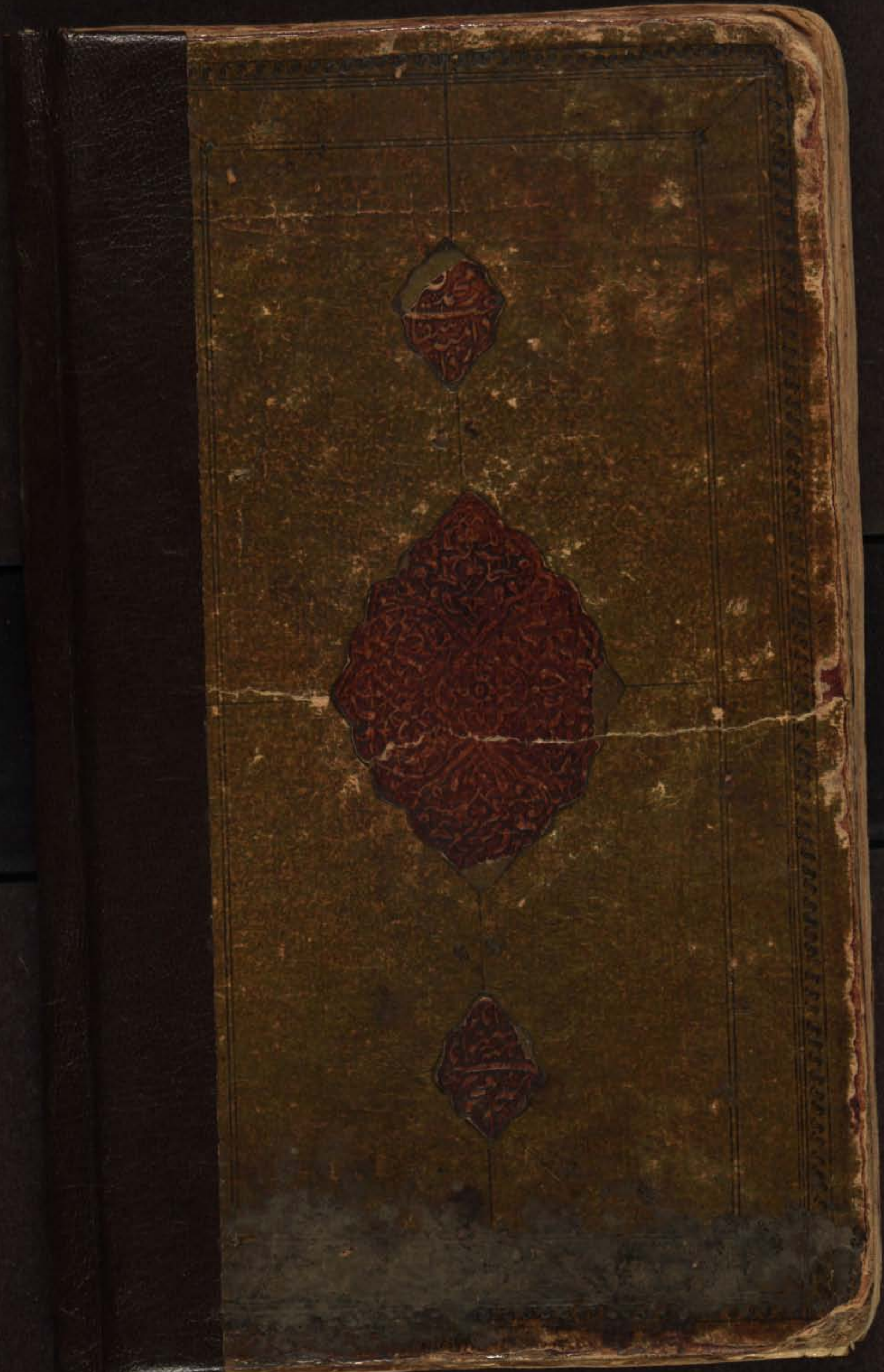
[illegible]